(ص۱)

اسید زدائی شد
۸۶/۶/۲۷

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

اسم کتاب: منهج الوارثین منظوم

مصنف / مؤلف: شیخ محمود نجم آبادی

خطی:

چاپی: سنگی

سال چاپ یا تحریر: ۱۳۰۸ عدد اوراق:

جزء کتب: فقه شماره خصوصی:

شماره عمومی: ۸۹۸۸ شماره قبض:

واقف: [illegible] بوستانی تاریخ وقف: ۱۳۷۰

طول: ۱۸ عرض: ۱۱ شماره صفحات:

۷۱/۱۱/۶

پانچ شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۸۹۸۸
رده‌بندی دیویی:	۱۳۲۳ م ۳۲۹ ن ۳۷۸ / ۲۹۷ مرجع ☐
سرشناسه:	نجم آبادی، محمود، ۱۲۸۲ - .
عنوان قراردادی:	
عنوان:	مناهج الوارثین فی احکام الدین
شرح پدیدآور:	
کاتب:	رضا بن عبدالله نجم آبادی تاریخ کتابت:
محل نشر:	[تهران] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۲۳ ق.
صفحه شمار:	[ج. (بدون شماره گذاری)] مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۷×۱۰/۵ نوع خط: نسخ - نستعلیق
روش تهیه:	وقفی ☑ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
واقف:	مهرداد بوستانی تاریخ ثبت: دی ۱۳۷۱
یادداشتها:	۱. در انتهای کتاب اشعاری با عنوان: در قواعد و تعزیر و رموزات قرآنی، در منقبت حضرت شاه اولیا امیرالمؤمنین علی ←
موضوع(ها):	۱. ارث (فقه) ۲. شعر فارسی - قرن ۱۳ ق. ۳. فقه جعفری - شعر
شناسه(های) افزوده:	الف. نجم آبادی، رضا بن عبدالله، کاتب. ب. بوستانی، مهرداد، واقف. ج. عنوان.
فهرستگار:	استرزاده تاریخ فهرستگاری: بهمن ۸۷

این یادگاری عزیز برادر بزرگوار
خود شیرا تقدیم حضرت ... گردید
ختم ... احمد المسلم
[redacted]
[redacted]
[redacted] تبریز

رساله در مناجات است که جناب مستطاب شریعتمدار آقا شیخ عبد الحسین زبده فضلا فرزند ارجمند مصنف کتاب فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا و منتها بی نیاز | کز عطا نطقی چه بلبل نغمه ساز
تا بگفتار ثنایت ناتوان | شور برپا زد ز غلغل در جهان
زانکه نطق آن مراتب کی کشد | بی مدد کاری تو حمدت کی کنند
ور بجهد آنکه بکرم از لطف خویش | عندلیبان را کند نطقش بریش
خواهی ار عندریت بنما کر بی | ز غفت شاهبازی دل سازی بدق
بخشی او بر عکس اهنگ اوری | بر ببینی و بسته پیغمبری
وانکه از لولاک بخشی افسرش | افکنی بر تخت کرسی بسترش
ای بدور از عرصه اوهامها | وی برون از پهنه افهامها
زانکه ذاتت هست بی کیفی بحیط | کی محاط شط شود بحر بسیط

باش

کتابخانه آستان قدس رضوی
۳۴۸۲۱
۲۹۷ / ۳۷۸
۳۲۹ م ۵
کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت
۲۰۵۱۰ / ۷/۱

باش پس در این مقام ای بو العلا تا که از بهجت بیفزاید ملا
وانگهی گویم که دو نیم عقل گفت از صدف این نقد در بگرفتم سفت
هستی اشیاء و نطقش آیت است کو ثبات ماهیت و صفو و حکمت است
پس مسلسل گفت از شب تا بروز راز هیچون ز ولها و دل فروز
تا بدانجا شد همی گشتش مقال اندر آن در نیاز ذو الجلال
هرچه بینم در جهان از نغز و پست آشکارا انعم بر ذات اوست
عاشق از آنم بر این کون و فساد کاین دو بر هستی از او هم یاد
از ره جود و سخا از هر کران از برای خلق خود گسترده خوان
از حذاء جدی تا قطب جنوب هم ز شرق شمس تا جای غروب
اهدی لطفا علی عبد الملک انه مملوکک کل ملیک
ای رحیم بیغباز ذو المنن نج عبدک من مضلات الفتن
ای عیان در جمله ذرات جهان در همه هم از همه پنهان
شمس آگاه زوال از فرط تاب جمله دانند و نه بینند آفتاب
این مثل بشنو زمانی با بلند صد خور از هر لمعه وی شد بلند
هم ز هر یک پرتوی اندر سپهر این شمو سار و صد رخشنده مهر

نک

دیباچه

بلبل خوش‌نوا بنگر که سازد داستان — کاملا زین نغمه‌های بی‌غبان من
بیضهٔ اول ز نطفهٔ او باید نمود — پس درآورد رخسار جانان و نمود
چونکه قابل گشت و زانسو نوبت — زانطرف بر چهر گیتی روی طاق
صد هزاران نکاه در آفاق‌ها — مکتسب گردید از این اشراق‌ها
ای خلف آنکه از او قدم — پر شد هر دو جهان از قدم
مرده گان را و جمادات او زنده داد — مرهم بی برگی‌ها را ساز داد
خطبه را گشت او منبر معین — کاندر او در زبان بود روح الامین
خسرو آمد که از آن فرق تاج — او نهاد از جان خداوند تاج
بین ناز بهر که دو این عرصه خنک — باشدش سر در خور هر نام و ننگ
کو که از این بزم من چون رانده‌ام — در بیرون در گدا و شو مانده‌ام
کو نیت گفتم ولی هوشت نبود — کن برخ باب سخن فهمی گشود
بار ده بگرای تو بیگانه ز خویش — کو نیت واضح تو از گفتار بیش
اینه دل داری اما منکدر — شمس جان داری و در گل مستتر
گنج داری لیک پنهان در مغاک — ضرع قدست هست اما بفشار خاک
ماه داری لیک بین ماه و مهر — خاک حایل گشته در پهنهٔ سپهر

راست

دیباچه

راست بر محور ز بسوی دایر　　گرم در رفتن نمودی تایر

هرچه تند و تیز زد در روی　　دور تا افزون ز مرکز می‌شوی

بر تقاطع تا بدت گشت استوار　　تا جهان جانب کرد و نوبهار

خبر دت تا نگاه از بستان　　سنبل و نسرین و سرو نسترن

قهقری نیکی ز بخت واژگون　　تا بسار عیش و منار هون

زین تکاپو کردن بحاصلت　　قوس و عقرب کرد تا خوش ترک

ارغوان و باران شود تیز گشت　　تیره کرد در رو بکار در فشت

رخ نما چون پیل هر دم برآن　　اسب شه تا تاز بالا نسب

چون پیاده لنگ تا چند ای براه　　از وزیر عقل امداد بخواه

وز کشش کن مات شاه نفس را　　تا شود از رستن در غم جان رها

چون چنین بر ضد خود رأی همی　　پس محرک نیست الا جون

گر جهت نیست جوف پروانه وار　　خود بچه خود را نمائی استوار

زین سبب فرمود شاه عقل و نقل　　در جواب آنکه پرسید ز شرع عقل

عقل را معبود بهشتا خدا است　　عقل کل و خشو تا گو مفتند است

نقد کسب ... زد کان جلال　　هست وضع خرب شاه بزوال

دیباچه

1 جهل تا کی چند معبود هواست | ظلم و کین بر خود ز خو چون رواست

2 بین که یاران سوی قرب کردگار | راه ببردند هر یک عز و وار

3 ربحها بردند در ره بیحساب | تا که شد با ذاتشان الحق الباب

4 وانسب بنگر بر متاع الوارثین | جمله توشه زاد روز واپسین

5 بلکه ز لطف و رد و کین نام اوست | احسن این تا عجب بغرق و نکوست

6 سفره گسترده تا عیش خوان عام | یعنی او وی بر خود بدا بخاص و عام

7 رقعه بنوشته بر درگاه این | اتقوا بی ادخلوها خالدین

8 زحد و خوبها افلام نور | باید آوردند این زیبا سطور

11 دانند این را آنکه باشد بذره من | طبع وی فارس میدان سخن

9 سطح و خط و نقطه اش طرد نیا | از عدد و خط و خال مهوشان

10 قصه وارث و فارسی انکا نظم | لنك شاد طبع ز اشرزنك عزم

12 از مخمسین تا کنون ابناده مرد | هیچ تا بخ اینچنین نتیجه نکرد

13 هر کرا این شکل تو خرمست اوبد | انما اللذات فی امر جدید

14 گر نبود از من خطا تعریف او | تا نمردن کردمی توصیف او

15 کی مجدد کشته بابی از بشر | تا نبا چون من بسر چون او پدر

ثالثاً

دیباچه

ثالثاً توصیف احکام رسول | بهشت کار هر خبیر بو الفضول
رابعاً تعریف خورگاه زوال | کی نماید عاقل صاحب کمال
ساختم من زانسب این چند بیت | تا خنم هم اندر این میدان کمیت
تا در این دفتر بماند نام من | یادگاری تا شد از ایام من

والتماس دارم از خوانندگان
حمدی از بهرم فرستند ارمغان

هذا كتاب منابع الوراثة في احكام الارث من تصنيفات العالم العامل الفاضل الكامل الشيخ محمد ابراهيم الكلباسي

بسم الله الرحمن الرحيم

عائذاً بالله من شر الرجيم — بعد بسم الله رحمن الرحيم

حمد مخصوص خداوند وحید — کز عدم آورد هستی پدید

راحم و منان و حی آخر است — خسرو بی سو خدیو انور است

استعانت جویم از حی قدیم — هادیم گردد براه مستقیم

از همی با روح و با ریحان بود — نعمت و امر بهشت و رضوان بود

نی طریقی از هدی گم گشته کان — وز جفای نفس سرکش کو کجا کان

بعد حمد و درود بی حساب — بر روان حضرت ختمی مآب

آل معصومین و پاک و طیبین — ربنا صل علیهم اجمعین

وز ره لطف خداوند کریم — شامل احوال کن فضل عمیم

رحمن

دیباچه

رحمتی فرما به کم کرده دیده　　مستمع گوشی و بینا دیده

تا تکلمهای حق را بشنود　　فرق در بین حق و باطل دهد

ور تقاضاهای نفسانی دهد　　مستمد منزل اصلی شود

پس از این فرع بپیچد خوشه　　سوی اصل منزل فرستد توشه

زانکه گوید در کلام حق خدا　　لیس للانسان الا ما سعی

در حدیث آمد که بگذر منکران　　بهتر است از طاعت هفتاد سال

پس دمی کردم نظر در حال خویش　　گر وجودم نی ثمر بر حال خویش

دست کوتاه است و خرما بر درخت　　عمر صرف صورت و دار بخت

وین فنا که را بقائی بی بود　　هر کرا ملک اجل در پی بود

گفت با موسی ابن عمران ذو المنن　　در حدیث قدسی ایا ابن سخن

نگذرد بر تو روز تازه　　جز که از خاک رسد آوازه

ای بنی آدم که بر روی زمین　　میخرامی با دو صد عزت قرین

با بدن ترسان شوا از خوف من　　زانکه ماوای تو باشد جوف من

جوف من هم پر ز عقرب هم زمار　　نی در او فرشی چراغی نی سنک و نار

خانه پر وحشتم من بی انیس　　خوف ناکم بی رفیق و بی جلیس

دیباچه

تو ره عقبا را مختصر کن / تا توانی نفس را خیره کن

ابلها بنشین دمی کار اخراست / تا به چند بنشسته فکر کار اخراست

[illegible] / اندکی فکر مآل خویش کن

[illegible] / [illegible]

[illegible] / خون دل از دیده کان جاری نما

[illegible] / [illegible] باشد

[illegible] / فکر کن بهر رفیق و توشه

[illegible] / فرش و شمعی کن در آنجا [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

کو همت کر [illegible] ای ابن الشقی / چیست این زاد و کدام است ای موفق

این مراقف را دخول باید / زاد راه اعمال صالح باشد

با چنین زاد و رفیقی همسفر / گر شدی مامون از خوف و خطر

پس چنین منهج چه شد افکار شما / دیده انسان از نهان کار شما

کاخر این بار افکن منزل است / ای معمار چنین هم منزل است

پس شدم در فکر تعمیرش همی ‌‌ | ‌‌ هم برای زر و هم [illegible]

بعد از آن بنای هوشم [illegible] ‌‌ | ‌‌ [illegible]

شد ز فکر دلپسند [illegible] ‌‌ | ‌‌ [illegible]

[illegible] کرد [illegible] کار ‌‌ | ‌‌ که در این دنیا بماند یادگار

یادگاری که بود فیضش [illegible] ‌‌ | ‌‌ [illegible] او [illegible]

هر دم از فیضش [illegible] ‌‌ | ‌‌ [illegible]

گر بنائی کو بهمت [illegible] ‌‌ | ‌‌ چیست از فقر و [illegible]

[illegible] ‌‌ | ‌‌ [illegible]

[illegible] ‌‌ | ‌‌ داده بر خود رنج [illegible]

در خصوص [illegible] جمع [illegible] ‌‌ | ‌‌ [illegible]

پس بلفظ [illegible] ‌‌ | ‌‌ [illegible]

[illegible] ‌‌ | ‌‌ شد [illegible]

[illegible] ‌‌ | ‌‌ [illegible]

اندکیکه نظم او شد برقرار ‌‌ | ‌‌ [illegible]

[illegible] ‌‌ | ‌‌ آنکه [illegible]

رفته

در تفصیل ارث حضرات و تذکره

١٢ رفته گر بنمائی درین گلزار ره — خامه‌ام خوش‌گوی گشته همره

تا بمانند قوه اصحاب ختم کنند — منتهی بر جان این مخلص نهند

هست بعضش تا ملحق از درش — نیست ها را اعرق عرق سرش

اصطلاح فقه و احکام فن — عرض صبا از بیان سخن

تا کسب فکر هو لای کنند — در فرایض دست و پانی بزنند

ورنه ... و دانند هم — ... ست گوانند مراد

وقت آن آمد که تا رو آوریم — ... مقصد

... وار ... — ... تفصیل ...

وسبب ارث ... ...

دیگر ... مخصص سبب ... کما او ...

جهاد و زوجیت است و ... نسب

و کیفیت ... ... و ... باید ...

ارث را از دو جهت باشد سبب — اولی باشد سبب دوم نسب

مختص باشد سبب اندر جهاد — و ... زوجیت ... ...

تقسیم ارث شوهر و زن یک بیک

هر فصیحی در فرائض ... | شرح انساب و ... بود ... ۱۳

لیک هر کس از کتب کامل بیان | بهر این اسباب ...

بر نسب الا چه زوجیت ... | داشت در فارض هم ...

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

تا که قابل نیستم با ما سبق | [illegible]

پس بکن کوشش ... | [illegible]

ارث زوجیت بود از هر دو سو | [illegible]

شرط باشد هم ... | [illegible]

کشتگان ... | [illegible]

بی ولد ... | ... شوهر است

ور بمیرد بهر او باشد ولد | ربع مال شوی بهره شد ...

پس بود زن را ربع زوجه بهره | گر که بی اولاد شو ...

در جهان گر بود زوج را ولد | ثمن مال شوی بهره زن شد ...

ابن ابن او بود ولد ای باخرد | حکم در ولد ولد ...

ارث ولد

بی ...

[illegible]

۱۲ بی تفاوت در ولد باشد زنا | حصر بالفسق [illegible]

بی ولد زن چون بمیرد شوهرش | [illegible]

حقش مبشود ممنوع بکسر [illegible] | از زمین از [illegible]

لیک از الات و ابواب و بنا | ممتنع از عین باشد بی بها

[illegible] | فرض بود شو [illegible]

[illegible] | [illegible] کالوارثین

[illegible] | [illegible] فراق آخرین

[illegible] | [illegible] از جهت دیگر

بر خلاف شرح [illegible] این | [illegible]

لیک از [illegible] | مطلقا هم با ولد هم بی ولد

گر [illegible] بود در [illegible] | [illegible]

شرکت [illegible] | بالسویه بعد از ان [illegible]

تا [illegible] | بر طلاق و [illegible]

بعد از ان تزویج کرد [illegible] | گرد گرد [illegible]

پس بمانه منتصف گردد [illegible] | در [illegible]

[illegible] چون بی ولد [illegible]

ربع

در بیان ارث [illegible]

ربعی از آن بهر بعد بی ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
آفتاب عمر او شد بر زوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ارث زوجین را بود تفصیل — شرح ده ارث ولا را بعد از آن
[illegible]
دو قسمی از سبب ما شد ولا [illegible]
[illegible]
سر کبر دار ارثی او با التمام [illegible]
[illegible] — نی بقهر از او شده با اضطرار
هم بطوع و رغبه اعتاق نمود [illegible]

[illegible]

[illegible] | از ضمان ارث و جرب التعیق
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
چون شروط ارث معتق شد تمام | [illegible]
با شرایط معتق ار دارد حیات | ارث [illegible]
بسته گردید سهم او زین سبب | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | می برند اموال او را شادکام
[illegible] | همچنین وراث اهل هر فن است
قول دیگر ارث [illegible] | [illegible]
[illegible] | عصبه بکر و ارثا از هر زن است
دین براث و نیست معتق را [illegible] | هست مخصوص ذکور از وارثش
عصبه را بود بکر [illegible] | مطلقا مخصوص او [illegible]
گر که این معتق ندارد وارثی | نی بود [illegible]
لیک موجود است معتق بهر او | این وراثت زاو شود [illegible]

ابتهم

در بیان آن [illegible] عشق است

این جهان از سر کشید در دست [illegible] | شرح [illegible]
گر نباشد نیز وارث مرد [illegible] | [illegible]
تا بیست [illegible] معنی گر [illegible] | معنی با بی برد بی گفتگو
معنی با بی اگر گشته تلف | [illegible]
گر کسی [illegible] | [illegible]
معنی جد [illegible] | ارث [illegible] وارث [illegible]
شرح [illegible] | [illegible]
معنی بود گر [illegible] | [illegible]
گر که این معنی [illegible] | [illegible]
گر از این وارث بود [illegible] | [illegible]
از کسی [illegible] | شرح [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

شرح

[illegible]

فی شرح [illegible]

[illegible]	[illegible]
بی زانات ومرانبهای ان	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
جمله اقوال او ولا اقدام	[illegible]
لبك بود عكس بصاحب	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

لازم

[illegible]

[illegible] ۱۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از سبب وارث شود با [illegible] [illegible]

بعد از آن وارث اگر [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چونکه دادی شرح [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] وارث [illegible] باشد [illegible]

همچنین در [illegible] [illegible]

[illegible]

از تو ای استاد شود چون کنی گو [illegible] / [illegible]

چونکه حضرت کرد این غیبت است / تا نشد [illegible] تعریف

هم روایت از اموال [illegible] / صرف مسکین [illegible]

قول ابو بکر حاکم از اموال ما / صرف مسکین [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

شرح [illegible] / [illegible]

شرح [illegible] / [illegible]

در تفصیل انحصار انساب در سه مرتبه و بیان مرتبه اولی

در نسب هست از مرتبه ثالث / [illegible]

هست اول کز قرابت ناشی / [illegible]

اولین والدین است و ولد / در ولد هر چند پائین رود

ارث

[illegible]

ارث مخصوص است با [illegible] بهره نبود برای هیچکس

[illegible] بهرهٔ خود را بجو که سزند

از ولادت [illegible] ارث را از دو نوع مانع شود

[illegible] واحد ارث را مانع شود [illegible]

[illegible] نبود [illegible] ارث اولاد و [illegible]

[illegible] هر که ارث [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] وان دو ثلث باقی [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] اخوه و اجداد باشد [illegible]

[illegible] نیست ارثی بهر سوم مرتبه

[illegible] بهره [illegible]

اخوه

در بیان مرتبهٔ [illegible]

اخوه [illegible] والدین [illegible]	با فقط امّی یا عالی نسب
از جهان گر رفته است اینها تمام	[illegible]
جد جده [illegible]	[illegible]
گر نمانده هیچ زینها [illegible]	نایب است آباء و مادرهای شان
بلکه [illegible] اخوه [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] اجداد [illegible] مکانشان	[illegible]
[illegible]	[illegible] اب بعد جد با ام جان
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
زادههای اخوه گر وارث شوند	هر یک از وارث [illegible] میبرند
پور اخ امی [illegible]	[illegible]
هم اخ از والدین با هم یکجا	[illegible]
ده پسر [illegible] قسمت کند	[illegible]
دو مقام ارث گر یکسی بود	[illegible]

ابنای

در بیان [illegible]

انجماعا نکه بر میت قریب	بوده اند از سهم مادر ای آد[illegible]
زانکه [illegible]	از ذکور و از اناث [illegible]
بالسویه میبرند از ان تراث	[illegible]
[illegible]	[illegible]

در بیان [illegible]

سهمشان [illegible]	میکنند [illegible]
بکشد او پیش [illegible]	مانع میراث از ایشان شود
جانشین [illegible]	بعد [illegible] اعمام با اخوال [illegible]
بلی ثلث [illegible]	میبرند و ثلثه اموال او
گرچه باشند [illegible]	منحصر در فرد هم [illegible]
ان دو ثلث مال اعمامش [illegible]	گرچه [illegible]
[illegible]	بالسویه [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

گرچه

در بیان مرتبهٔ سیم از نسب

گر نباشد این گروه اهل نسب | میشوند اولاد ایشان نایب مناب
نیز ابنها همچو باب و مامها | هر یکی نائب شوند از سهمها
شحجب ... هر فرد بالا بن ... | هر یک ارث من تقرب میبرند
[illegible] | تا یکی از ... [illegible]
[illegible] | ور ده یک فرقه بود ... [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | فرزندان ایشان ... [illegible]
والله ... بود ... | ارث ایشان از سه ابن و دو
گر از ابنها هم نباشد هیچ کس | بهر فرزندان ایشانست و بس
وان دو فرقه گر سراسر مرده اند | ارث را بر وکه خود بسپرده اند
رفته اند ابنها گر ابود و عق | میبرند اموال را آن فرقتین
که ز اجداد ند و پس اولاد شان | وارث مال اند ای عاقلان

الاصول

در بیان تعصیب اقارب [illegible]

که ز اجداد و ز بنو او اقرب | وارث مال اند ای ثقات
وقته اندا بنیها هم اذا انتسبا | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] مثل الاخوال [illegible] | بالسویه [illegible]
زوجه با زوج [illegible] | [illegible]
چون [illegible] | [illegible]

در بیان [illegible]

از موانع [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ارث

در بیان تفصیل ارث و [illegible]

ارث مسلم چون مسلمانی کند | کافر از مال کافر [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | لاجرم [illegible] وارث مسلمان
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
گر که میشود [illegible] مال او | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | وارث [illegible]
[illegible] | [illegible]
لیک تصور که باشد ابهام | بعد میت وارث واحد امام
اختلاف است در میان عالمان | اندر اینجا [illegible]
گفت راوی بو بصیر با مقام | گو در اینجا [illegible]
راند اینجا معنی دیگر سخن | عکس نقل بو بصیر [illegible]
هست معنای کلام [illegible] | وارث واحد بود اینجا [illegible]

دیگر

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

زوج اگر وارث شود در [illegible] — میبرد آن نصف را بالتمام

[illegible] — بر همین منوال [illegible] حد بود

[illegible] وارث [illegible] — [illegible]

زوجه وارث [illegible] — میشود کن حفظ [illegible]

کشت [illegible] — وارث ار مدام شد مسلمان [illegible]

[illegible] — کو بود محفوظ از کل الاکرام

[illegible] — از جمیع مال محروم است او

[illegible] — قال بالتفصیل فی هذا المقام

[illegible] — [illegible]

از موانع شد نخستین مختتم — [illegible]

[illegible]

ارغوانه

[illegible]

از موانع قتل باشد [illegible] … [illegible]

هر که قاتل گشت شد محروم [illegible] … نیست [illegible]

[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

دیگر [illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

همچنین [illegible] … [illegible] العالمین

کو بود در حکم مانند خطا … [illegible]

قاتلی مانند جاهل [illegible] … [illegible] دیگر [illegible]

نیست فرقی [illegible] … کو شود قاتل و یا باعث [illegible]

قتل قاتل را فقط وارث شود … دیگری را [illegible] مانع [illegible]

پس کسی کو قاتل [illegible] بود … ابن قاتل وارث جدش شود

و این دیت در حکم مال است و … که دیون خارج شود او [illegible]

در بیان تفصیل موانع ارث

بر وصیت بعد از آن کردد عمل | بعد از آن قسمت شود بی [illegible]
[illegible] | از دیه میراث یابا احترام
اختلاف قولها آمد بهم | [illegible]
دیگری بر جای نص کرد [illegible] | کاخوة [illegible] نیست بار
از دیت [illegible] | واز قضا من [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
مال [illegible] | [illegible]
فانی مصروف کرد او [illegible] | [illegible]
از موانع دو مبتو شد تمام | [illegible]

در بیان [illegible] موانع [illegible] ارث که [illegible]

بشنو ای [illegible] | [illegible] موانع [illegible] بنده کیست
از مورث ارث بهره منده نیست | وارث [illegible] و محروم [illegible]

بنده

[illegible]

بندهٔ وارث زارش [illegible] — وارث از آزاد او نمی‌برد

گرچه بنده بوده باشد او [illegible] — وارثش هیچ ضامن [illegible]

نیست فرقی کاین [illegible] از — بوده باشد یا که باشد از سبب

جز [illegible] نیست [illegible] — بندهٔ وارث شود آزاد او

گر که مالک مرده پیدا [illegible] — می‌کند مفهوم حاکم [illegible]

بنده از آن مال چون آزاد شد — باقیش هم بروی [illegible] داد شد

[illegible] نیست گر [illegible] — [illegible]

[illegible] اولاد [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

در خصوص زوج و زوجه [illegible] — [illegible]

گر که [illegible] ما ترک کمتر بود — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — هم [illegible] وارث [illegible]

نیست اموال [illegible] — [illegible]

[illegible]

در بیان [illegible]

لیک ... فی حق بعض ... بود | ... [illegible] ... زود
... [illegible] ... | ... [illegible] ...
... ثالث ... [illegible] | نبشند از قید و قیت رها
کر دو ... [illegible] ... | ... [illegible] ...
کرچه اشکالی در این ... [illegible] | ... [illegible] ...
مثل ... [illegible] ... | ... [illegible] ...
پس برد ... [illegible] | کرچه بود ... محروم ...
بنده و وارث ... [illegible] | ... [illegible] ... مال ... شد
... [illegible] ... | ... [illegible] ...
... [illegible] ... | ... [illegible] ...
... [illegible] ... | ... [illegible] ...
... [illegible] ... | شرح ... [illegible] ...
کر که این ... [illegible] | ... [illegible] ...
فی المثل کر شخصی ... [illegible] | کشت ... وارث ... [illegible]
وان پسر ... [illegible] ... | ... [illegible] ...

در مراتب فصل موانع ارث

هم اخی دارد که از ارث ها است | کرد لعان از فهند دفعها

نصف ابنیه شد ثانیه | وانبرادر را بود نصفش

وانبرادر هر که نصفش بنده است | ربع این اموال از بنده است

بهر مبت با شاه زاد دعو | مدتو دا بن ربع با فرادر

ابن عمو [illegible] | [illegible] ابن مرحوم با بنده است

[illegible] دان مطلقا | [illegible] ولیستانه الله

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] هیچ نا کرده الله

بود [illegible] | [illegible] بکرد نیم بفرزند [illegible]

در بیان [illegible] از موانع ارث که لعان است

از موانع دان چهارم را لعان | دور دو فهم او و اخص تیز دان

فهم اول گر که مردی زوجه را | کرد قذف و داد نسبت بر زنا

مدعی آمد که اندر مدخله | دباره ام چون مبال اندر نحله

در تفصیل موانع ارث است

[illegible] / از بلوغ و حمل ای [illegible]
زانکه زان کاملیة التزویجة / هست چندین شرط دیگر [illegible]
[illegible] لازم است / تا نه عقد [illegible] نکاح [illegible]
[illegible] جمله مخصوص است / [illegible]
[illegible] شوهر [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
منتفی گردد ابوت از میان / همچنین فرزندی او [illegible]
پس شود مانع لعان ای [illegible] / تا بود ایشان [illegible]
جمله از بهر [illegible] / [illegible]
[illegible] / بعد از آن [illegible]

[illegible]

در تفصیل [illegible] میراث

[illegible] کرد و [illegible] زن [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] فرض [illegible] میبرند / اندر اینجا انظر [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / نیست او را البته ارثی از ولد

[illegible] ابن [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / داد نص میراث او را [illegible]

[illegible] / [illegible]

ارث فیما بین ایشان مطلقا / بالتوبة [illegible]

ابن ولد توام ز [illegible] / ارث شان را بالامومة میبرند

کودکی را کز زنا باشد وجود / هست بود او بمانند [illegible]

نیست چیزی بهر شان ز میراث [illegible] / هم ز ارث ام شوهر [illegible]

همچنانکه او ز ایشان نی برد / همچنین ارث [illegible] نی رسد

بلکه

در تفصیل [illegible]

بلکه اولادشان بجای شان رسند | درج در درجه [illegible]
گر نباشد بهر او اصلا ولد | ارث او بر ضامن و معتق رود
ور که اینها هم نباشد بهر او | ارث او امام است [illegible]
چونکه روشن کردی [illegible] | [illegible]

در بیان حجب [illegible]

منع ارث طفل [illegible] | [illegible]
می نهند انکار [illegible] | [illegible]
لیک اگر از مادر [illegible] | [illegible]
ور حیات او بهر [illegible] | [illegible]
لیک و مثل [illegible] | اکتفا در [illegible] کی کند
گر برون [illegible] طفل اسقاط | این دیه را والد [illegible] میبرد
بعد بهر اقربای باب آن | هست و خویشان [illegible]
حمل هم زانسان که [illegible] | دور [illegible] مانع است
مثل آنکه مبتنی حادث شده | حاملی با اخوه اش وارث شده

[illegible]

انتدا [illegible]	اخوه را از مال او [illegible]
[illegible] تقسیم کرد اولاد [illegible]	[illegible]
کرد [illegible]	[illegible]
بکسدس اب بکسدس مادر	[illegible]
گر که اولاد [illegible]	جمله آن مال را قسمت کنند
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
او زمان وقت [illegible]	[illegible] همه ولد [illegible]
[illegible]	[illegible] بر والد
[illegible]	[illegible] شرع [illegible]
هر دو صورت [illegible]	[illegible]
کین رساله [illegible] شرح	[illegible]

[illegible]

مدکی

در تفصیل احوال [illegible]

ملک فرزند اگر غایب شود — غیبتش هم امتدادی [illegible] ۳۸

میشود این غیبت از تقسیم مال — مانع از بهر و ارث [illegible]

تا در آنکه حکم او حاکم شود — حکم این اموال [illegible] شود

لیک منها حکم [illegible] بر این — بر که بعد از سالهای [illegible]

گر [illegible] بکند رد [illegible] — زنده فی مانده واو امثالها

[illegible] — حکم بر موتش نمودن میتوان

بعد از آن [illegible] — [illegible]

گرچه قولی هست چار [illegible] — لیک در اطراف [illegible]

ور بخشش [illegible] تا از زمان — [illegible]

گرچه [illegible] — لیک قول اولی بود مشتهر

[illegible] — [illegible] باشد [illegible]

گرچه [illegible] — لیک [illegible]

گر [illegible] — [illegible]

بهر میکرد جدا از بهر او — تا مشخص کرد احوال [illegible]

پس شد ار ظاهر که او دارد حیات — [illegible]

در تفصیل فروع ارث

هر دو صنف زین شش معلوم شد | کفتکو زین نیست اندر این عمل

لیک کر این هر دو ظاهر نشوند | وارثین حاضر و او راثند

چون بانجام آمد این کفتکو | بعد از این از مانع ره باز کو

در بیان طبقهٔ دوم از وراث که حاجب اند شوند

بعض [illegible] | [illegible] بنداری طراز

در [illegible] اصل از جانب | در [illegible] مانع شوند

آوّلین هر مرتبه از وارثین | هم [illegible] وارثین

همچنان [illegible] | در [illegible] داد و اخوه میشود

همچنین [illegible] | [illegible] اعمام و اخوال و بند

کر مواجب [illegible] | در حجب او لا [illegible]

نیز [illegible] | جملکی از ارث ممنوع کنند

معتق و وراث و هم طایفه اند | جملکی از ارث ضامن کرده

همچنین ضامن جریرت مانع | ارث را بهر امام اسست

آنکسانیکه با متوفی قریب | از دو جانب بوده باشند

والد.

در تفصیل [illegible]

والد بنوم را بی را مانع است — مادر را [illegible]

دو قسمین زانیشان که بعض ارث — حاجب [illegible]

اول از بعض مشایخ زمان — دوم از بعض [illegible]

انکه حاجب باشد از بعض متاع — بهره ور باشد و یابی انتفاع

انکه حاجب باشد [illegible] — ان بود اولاد را با نور بصر

[illegible] — مر ورا دی سدس [illegible]

[illegible] — [illegible]

همچنین [illegible] — حجبشان از فرض اعلی [illegible]

سوی فرض [illegible] — [illegible]

کر ولد حاجب [illegible] — در حجب اولاد شان قائم مقام

وانکه حاجب هست [illegible] — اخوه نسبت بحجاب والده است

کاخوه کر از بهر [illegible] — مادر او را ز ثلثش [illegible]

سوی سدسش از ثلث می اورند — [illegible]

همچنین حاجب شوند [illegible] — کر بود [illegible]

[illegible] — بنت واحد باشد و با والدین

لیک

در تفصیل احوال حجب

لیک اندر حاجبیت هیچ شرط | لازم است [illegible]
اولی انجا پدر میبایدش | دوم اخوه دو برادر باشدش
یا دو خواهر یک برادر باشدان | یا که اخوه چار خواهر باشدان
اندر اینها هم اگر خنثی بود | حمل خنثی در عدد انثی بود
سوم اخوه [illegible] | تا ابی یا شاید ابی [illegible]
چارم [illegible] | نی بود کافر [illegible]
[illegible] لعان | بعد اخوه بود باید در میان
پنجمش حمل نهانی بوند | [illegible]
[illegible] | [illegible]
چون [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
بود مسئله [illegible] همچنین | [illegible]
چون بیان شد حاجب از بعض | [illegible]
حق و ان بعض معتق را بدان | حاجبش هم [illegible]
تا که هم [illegible] کرد او | از بران [illegible]

در بیان حجب

در تفضیل [illegible]

وارثین را میکند محروم او | اورثنا بنتا از وجوه ابعو
[illegible] | [illegible]
گرچه [illegible] | اسلحه درع و کتب و داخله
لیک قول اولین اشهر بود | [illegible]
[illegible] | [illegible]
لیک اندر حبوه [illegible] بود شد | [illegible]
هر کدام [illegible] | بهر میت بود در اختلاف
حمل گر باشد پسر در بطن [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
حاجب از بعض معین واذکر | گویم از بهر [illegible] که کردی [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
قول دیگر نیست و از حاجبین | اندرا [illegible]
[illegible] | [illegible]

در بیان [illegible]

در تفصیل انواع ترکه

از وی انواع دان ز ترکه بی شبه — هست پس باشد حقوق [illegible]

بر سه قسم است این حقوق مبتدا — کز اموال شود اول جدا

اولی دارد تعلق لا بشک — بر خود اعیان ذات مال او

دومین بر ذمه آن بی نوا — هست او را تعلق [illegible]

سومین جانب شود [illegible] — کرده وصیت کرد او صاحب مال

او [illegible] — دین مخصوص که شد شرط [illegible]

[illegible] جنایه وان قبیل — [illegible]

دیگر اعیانی که از اموال او — [illegible] مال او

[illegible] — [illegible] که باشد [illegible]

نی شود تجهیز وی از مال او — لیک خارج میشود [illegible]

[illegible] — [illegible]

میشود خارج ز هر و کان او — مثل [illegible] و کنار [illegible]

بر ندر یکه تعلق یافته — ذمه بیچاره مسکین [illegible]

همچنین هدی تمتع وان قبیل — هکذا ما کان من هذا القبیل

سومین حق است واجب لا بشک — کرده وصیت کرده بر او مالک

[illegible] تعلق کرد او [illegible] بر خود اعیان اموال او [illegible]

حق او

در تفصیل [illegible]

خواه ثابت بود در مثلثات　　گر که امضا نی کرده [illegible]

لیک امضا گر کند [illegible]　　مبتدی را از اصل [illegible]

جز به میزان است چون [illegible]　　[illegible]

شاد [illegible] با صد [illegible]　　[illegible] با [illegible]

هیچ [illegible] دو فنون　　[illegible]

مرفقات [illegible]　　[illegible]　　او وجه [illegible]

زان سیاسی باید [illegible]　　[illegible]

گو به خواهی اگر [illegible]　　دو برج [illegible]

زان مدد میوه ها سحر اول　　بدر [illegible]

قوس برج [illegible]　　[illegible] میوه از کمان ابروش

زانکه نزد ماه مه باید شدن　　پیش [illegible] باید شدن

گرچه با مریخ [illegible]　　[illegible]

زانکه در [illegible]　　[illegible]

لیک دانا آنکه [illegible] است　　صد [illegible]

مهر [illegible] طبع [illegible]　　[illegible]

چونکه

[illegible]

چونکه [illegible] | حاصل اما از [illegible]

[illegible] | برج نهم هم رسد بر [illegible]

برج [illegible] | از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گاه گاهی انجمن زانی سخن | [illegible]

کز مرا هر دم مخاطب میکنی | [illegible]

زین مسائل [illegible] کتاب مستطاب | [illegible]

بعد از کر عرصه دور و دراز | مبتدا انکه چه بلبل نغمه ساز

[illegible]

در تعصیب [illegible]

که نباشد کرد وارث از دو سو … با یکی وارث بود دون دیگر

فرضاً انثی نبی نص کند اگر … با ولد هست این همه مشکل دگر

اندر این صورت همه لیک از عمو … ساقط است این حکم ابن و عمو

دیگر آنکه دو نمند در اشتباه … در خصوص اخت [illegible] آنها

که بود مجهول [illegible] … نی که معلوم [illegible]

اقرب [illegible] … باشد ارثی بی برند از یکدگر

[illegible] عرق [illegible] مرده شد … وارث [illegible] شد

[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

لیک [illegible] شخص اول … [illegible] هم [illegible]

مال [illegible] … [illegible] مال ارث [illegible]

حاجب [illegible] است … بر نوا ارث [illegible] است

همچنانکه احتمال این بود … قرعه را نیز احتمالی میرود

گر سبب نیز مردن این هر دو تا … غیر هدم و غرق باشد انتفی

اندر اینجا هم خلافی واقع است … لیک قول اولی بس شایع است

کر

[illegible]

بیان الکلالة فی ...

گر نباشد الابنا نیز و نسبة | خارج از ... گرد کشتند
اضعف دارث انقلیم ان | ... از ...
رو بجو در بیش خبر ها شاملا | گرچه ... زوال
اضعف بیش آنکس کو ... | ... نا ...
فی المثل ابن وابی دو ... | ...
وارث بیهر ارث ... | بعد از ان ...
از ... کشته ... | ...

بیان نسبة الفرائض ...

دو نسب بعضی فرایض ... | ...
فرض واز باشد بعضی | ... دو ...
فرض شش اذکر کشته ... | ثلثین با ...
نصف و ربع و ثمن باشد ای عزیز | باد و ثلث و ثلث سدس ای ...
و از یک خواهی مرد ... | بهر ... فرایض کردمی
نصف و نصف او و نصف نصف او | سدس و ضعف او و ضعف ضعف او

در بیان ارث اولاد اناث بفرض و تعصیب

سه گروه را نصف فرض بدان — هست اول بنت واحد بجان
دوم اخت واحد است ابوین — گر ز اب باشد و بی زوج [illegible]
سیمین شوهر زوجه بی ولد — نصف میراث را فرض بار
دو گروه را ربع می باشد نصیب — گر شوهر زن بجا [illegible]
اولی شوهر [illegible] — ربع را گر زن بمیرد با ولد
دوم [illegible] زوجه [illegible] — [illegible] گر شوهر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] — [illegible] شوهر [illegible]
[illegible] — [illegible] حظ بود [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
ثلث دو و فرد و سر اسد — [illegible] و امر [illegible]
[illegible] اخوهای مادر — گر که ایشان [illegible]
چه همه باشند [illegible] — با تفریق ایمن [illegible]
سیمین سدس را هم شما — سه گروه باشند [illegible]
اولی از سه باشد والدین — جمع با ولد [illegible]

دوم

در بیان [illegible] الارحام

دو دو ثلث آنکه باشد [illegible] | پس ز دو تا اخت [illegible] کند
[illegible] | [illegible]
سیم از مادر ابا صاحب [illegible] | اخت واحد با اخ واحد [illegible]
چون [illegible] گشت با اهل [illegible] | [illegible]

در تفصیل صورتهای [illegible]

چونکه [illegible] | [illegible]
هر یکی [illegible] | [illegible]
از خدا توفیق [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

در بیان صورتهای اجتماع [illegible] اولی الارحام [illegible]

[illegible] منصوص [illegible]

پس شود [illegible] صنف [illegible] | هر که [illegible]
او [illegible] اگر | وارث شد شخص [illegible] یکید
[illegible] | بالقرابه جمله وارث [illegible]

دوی

[illegible]

۲ دویمی مادر که ثلث فرض خود — میبرد باقی شود [illegible]

اندر این صورت فریضه [illegible] — از سه میباشد ای [illegible]

۳ سیمی یک بنت و فرضش نصف [illegible] — نصف دیگر رد بود از [illegible]

اندر این صورت فریضه [illegible] — از دو میباشد ای با احترام

۴ چارمی [illegible] — فرض شان ثلثین باقی رد [illegible]

[illegible] — منقسم بین الرؤس انکه شود

[illegible] پسر با خود پسر — [illegible] وانثی بود از یک دگر

[illegible] — [illegible] سهم دو انثی در مقام

۵ [illegible] — [illegible]

باقی از هر مرتبه از وارثان — [illegible] ذکر شد مفصل

[illegible] — از دو تا ای عالم عالی مقام

لیک در وجه فریضه [illegible] — [illegible]

چون صور را اتحادی شد [illegible] — [illegible] صور [illegible]

در بیان صور [illegible] [illegible]

دوبیان

دائره [illegible] او الرابع [illegible]

[illegible]

در بیان کیفیت ارث [illegible]

ایر میت کر بوده ماده بود | وار ایکن اب ثلثان ده [illegible]

نیز جانه انکه ایدی [illegible] | اخوه وی حاجب اوده [illegible]

ابدیا بن صورتی [illegible] | [illegible] ما الزاب والناس

بس بناه برا [illegible] | [illegible] الا [illegible]

لیك رد و [illegible] | [illegible]

در بیان کیفیت [illegible] با الاخ

کر ایکی خواهر [illegible] | [illegible]

نصف فرض خواهر [illegible] | [illegible]

باقیش با الاربعه [illegible] | [illegible] خواهر

ابدیا بن صورتا [illegible] | [illegible]

کیفیت [illegible] الاخوات [illegible]

کرکه با الاخ [illegible] خواهر | [illegible] الاخ

فرضی خواهر [illegible] و ثلث [illegible] | فرض [illegible] بکسان [illegible]

در ارث بنت با ابوی الاب

با فقد ابن قسمت می کند — بنت بپدر با فقد دیگر

پس ز پنج ابتدا فریضه در حسا — میشود لا ثلث ... ابا

کیفیت ارث بردن جد با اولاد ذکور و اناث میت

١١ گر که اولاد ذکور از بهر او — با ذکور و با اناثی مانده او

[illegible] — با ارث و ابن ... میشود

[illegible] فرض سدس — با ... [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — میشود ... العالمین

کیفیت ارث ... با ازواج با ... [illegible]

١٢ [illegible] — ... فرض ... [illegible]

ما بقی مال باشد او ... — بالقرابة ... [illegible]

لبنت با شوهر فریضه لا کلام — از دو تا باشد ... [illegible]

با زن اما ابن فریضه از ... — میشود ... [illegible]

کیفیت ارث بردن مادر با ... [illegible]

مادر

در میراث دختر پسر [illegible] با دختر

مادری و دختری باشد اگر | مثل آن صورت که دختر بایدش

بهر دختر ابن یا فرضیه نصف | میشود لا شک بنت الابن با

ارث بردن مادر با الابوین یکی از زوجین

گر برای میت مادر بود | [illegible] بالابوین و [illegible]

[illegible] مادر [illegible] | [illegible]

[illegible] | میشود از [illegible]

ارث مادر با الابوین [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] اصل الفرض [illegible] | میشود [illegible]

در بیان ارث بردن مادر با زوج یا زوجه

زوج باید برد که با مادرش | بهره اعلای خود را میبرد

مادرش بالفرض ثلث میبرد | ما بقیش بهر پدر گردد شود

لیک با شوهر فریضه لا [illegible] | میشود از [illegible]

ورثت بسه دلى از دو اب اخر

از دو تا صحت پذیرد این مثال — نیست ... با اسم ...

باز اما این فریضه از ... — میشود اصلا ... با ...

از ده دو باشد صحت ... — ... و ... بود ...

کشف مسئله مرده زن شوهر با یک دختر

گر ... [illegible] — ... باشد ... [illegible]

ربع ... [illegible] ... شوهرش — ... [illegible] ... یک دختر ...

[illegible] — ... [illegible] ... یک دختر شود

[illegible] — ... [illegible] ... با ...

امرده ... [illegible] ... با او یک دختر

گر ... [illegible] — ... با ... از یک دختری

شوهرش بالفرض و بعضا از ...د — مال دختر ها و ثلث ... شد

لیک ثلث فرض دختر ها بود — ما فضل بعضا با ... شود

این فریضه میشود در این مکان — از ده و دو با ... [illegible]

او مرده شوهر با او دختر با ذکور و اناث ...

کرکه

مقاسم کند چون شوهر و زن و فرزند

گر کسی را اولاد ذکور از پسر او | با ذکور و با اناث قائم مقام او

نصف بین بکشوهر او است | این دو فرزند را وقت [illegible]

سهم شوهر بالفرض بعشر او | ما بقی را وارثان [illegible]

ثلث زنشان بالفرض ما شود | [illegible]

می‌شود اصل فریضه [illegible] | [illegible]

۲۰ ## امرأة شوهر [illegible] با ابن [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | نصف مال او [illegible]

ثلث نصف [illegible] | [illegible]

اندر این صورت فریضه [illegible] | [illegible]

۲۱ ## اثر [illegible] و [illegible] با الاولاد [illegible]

گر زنی را نه ولد [illegible] شوهر است | [illegible]

زوجه اش را الفرض [illegible] | نصف ثلث [illegible]

فرض ایشان ثلث با تثلیث شود | باقیش ایضا با نهادش شود

اندر

در بیان ارث مرتبهٔ اولی ز نسب

اندرین صورت بابا و مادر را / این فریضه مشتبه و نیست دو ثلث

22 ## ارث ابوین با اولاد ذکور یا ذکور و اناث

گر بود اولاد ذکور از بهر او / یا ذکور و با اناثی اندر او

نیز با ابوین [illegible] / ماند با شد [illegible]

[illegible] / گر [illegible] بود اندر [illegible]

[illegible] اولاد و اولاد آن / [illegible] ابوان

[illegible] / [illegible] هشت [illegible]

[illegible] صورت [illegible] / [illegible] مرتبه کردید

[illegible] / [illegible] مرتبه [illegible]

23 ## در بیان [illegible] با [illegible]

از برای میتی گر والدین / با یکی دختر بود ای نور عین

فرض هر یک والدین سدسی بود / نصف مال از فرض دختر می‌بود

ما بقی تقسیم پنج قسمت می‌شود / لیک [illegible] که حاجب می‌بود

بهر مادر اخوه گر حاجب بود / از [illegible] با الارث [illegible]

بادو

هنكام اكر بو مسئله‌ده فرضيه ارباب الفرائض

با وجود صاحب بعالی تا | ابن فرضه مبتنیدر بیت

كرچه صاحب ... | الدنيا بن ... [illegible]

24 كيفيت ارث برده الدين با الابوين

والدین وهم زنا الابن يكی | ... [illegible] ... سدس

فرض هر بك والد [illegible] | [illegible]

هيهنا اصل الفريضه [illegible] | مبتنى‌در ارش [illegible]

25 كيفيت ارث بر [illegible] الابناء و [illegible]

والدين بهر ميت [illegible] | [illegible]

با ذكور با پدر [illegible] | [illegible]

فرض هر بك والدين سدس | ما بقى مال اولادك شو

با الفرائض اما نو ... وحين | للذكر مثل حظ الانثيين

هيهنا اصل الفريضه لا كلام | مبتنى ارشو ابا عالمنا

26 ارث بو حده الدين با زوج يا با زوجه و اخت

بعد

دربیان ارث مرتبهٔ اولی الخ

بهر میت گر پدر و مادر بود / یک زن یا یکی شوهر بود
شوهرش بالفرض نصفش وا برد / یا که زن بالفرض ربعش ابرد
ثلث مال او فرض مادر میشود / گر که حاجب اخوه او نبود
گر که حاجب باشد [illegible] / فرض مادر سدس [illegible]
[illegible] / بالقرابه او پدر باشد [illegible]
[illegible] فرضیه [illegible] / [illegible] از [illegible]
[illegible] / [illegible]

٢٧ کیفیت ارث [illegible] با اولاد

[illegible] / [illegible] سدس [illegible]
فرض والد سدس [illegible] / [illegible] شوهر ربع [illegible]
نصف مال او فرض یکدختر شود / ما بقی بالاربعه قسمت شود
[illegible] قسمت [illegible] الذ بود / قسمتی [illegible] مال یکدختر شود
اندرین صورت فریضه [illegible] / از جمله هشت [illegible]

٢٨ کیفیت ارث پدر و مادر با شوهر یا با اولاد [illegible]

[illegible] شوهر [illegible] الثلثان

از برای ستی گر شوهری | باشد و الا از و یک خواهری
همچنین از بهر او والده | اخت ست او از بهر او علاتی
فرض شوهر ربع باشد لاجرم | فرض والد سدس باشد [illegible]
تا بفهمی مال شش خوانش شود | [illegible]
همچنا اصل الفریضه [illegible] | [illegible]

ام و بنت [illegible] و الذکور [illegible] ٣٦

گر که اولاد ذکور [illegible] | [illegible]
بنت با ب و شوهر [illegible] | [illegible]
از پدر بالفرض سدس شو میبرد | [illegible]
تا بدانی از اولاد شوهر | بلکه در حظ دو انثی میبرد
همچنا اصل الفریضه لاکلام | از دو ده و کسر تا [illegible]

ام شوهر زوجه با بنت [illegible] ٣

دختری باقی نماند باید | همچنین زوجه [illegible]
از پدر بالفرض سدس میشود | زوجه اش بالفرض ثمن میبرد

نصف

دختران ارث با ثلث بهم او اما اخت

نصف ارث شوهر فریضت دختر شود — با فرضی با الاربعة قسمت شود

قسمتی مابین وارثه و الدین — قسمتی سه مال بابت دختر شود

مثبتی اصل فریضه لاکلام — از نود شش آمد المعفا

٣١ ارث بردن دختر با مادر با الابوین دختر

کرد [illegible] — هستین با الابوین دختر

[illegible] ایضا الازواج [illegible] — [illegible] وارث شوند [illegible]

[illegible] الیه [illegible] — [illegible] با الفرض از بابت [illegible]

دختر [illegible] — [illegible] اسباب الخمس

ما بعد [illegible] — [illegible] الثلث حیا زوج [illegible]

منتهی [illegible] — [illegible] عشر [illegible]

٣٢ ارث بردن زوج و زوجه با اولاد ذکور یا اناث

گر که اولاد ذکور از بهر او — با ذکور یا اناثی هست از او

نیز با اولاد بود از بهر او — همچنین زوجه از فرزند او

بر میبرد با الفرض سدس میبرد — زوجه ارث با الفرض ثمن میبرد

باقی

[illegible]

باقی زمثال داوود دو شی — باید که کنند دو ابنی تمیز

انها بن صورت بابت الثنا — [illegible]

امثله [illegible] بابت الشعر والعجز ٣٣

دشمن و شوهر [illegible] — [illegible]

انها بن صورت [illegible] — [illegible]

امثله [illegible] ٣٤

کر [illegible] — [illegible]

[illegible] — ذکر [illegible]

انها بن صورت [illegible] — [illegible]

امثله [illegible] ٣٥

دکه اولا دو کو [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — باید مذکر و شد تفصیل

انها بن صورت [illegible] — ازده و دو کشت [illegible]

اوش

تمرینات مرتبهٔ اولی الانساب

٣٥ [illegible]

دختری و مادری ماند ازو — همچنین زوجه با فرخنده خو

قسمت اینها و با ذکر چنان — ذکر شد با والدین تفصیل آن

میشود اصل فریضه لا کلام — از نود و شش با ابهام

٣٧ [illegible]

[illegible] — همچنین با الابوان [illegible]

[illegible] — [illegible] وارث ماند است

[illegible] — [illegible] شد با والدین تفصیل آن

[illegible] — [illegible] عشرین [illegible]

٣٨ [illegible]

گر که اولاد ذکور از بعد او — با ذکور و با اناث ماند از او

هم پدر ماند و جد از بعد او — نیز مانده زوجهٔ فرخنده خو

قسمت اینها و با مادر چنان — ذکر شد با [illegible]

اندر این صورت با عالی تبار — این فریضه میشود از بیست و چار

[illegible]

از ثلاث [illegible] / در نخستین مرتبه کردند [illegible]

و [illegible] / [illegible]

ارث [illegible] الدین [illegible]

مستحق ذوالدین و شوهر / گر بجا مانده است با یک دختر

هر یکی از ذوالدین [illegible] / [illegible]

هر یکی از زنان [illegible] / [illegible]

هیهنا اصل الفریضة لا کلام / [illegible]

ارث [illegible]

۳۵ گر [illegible] زوج و [illegible] / [illegible]

باشد [illegible] / [illegible]

ابن [illegible] / [illegible]

ما [illegible] مال [illegible] / دختر از [illegible]

هیهنا اصل الفریضة لا کلام / از [illegible]

ارث ذوالدین [illegible] ذکور و اناث ۴۱

والدین

در بیان ارث مرتبهٔ اولی از انساب

والدین گر که باشد بعد از او — سهمشان یک سدس هر یک از فرزند او
نیز اولاد ذکور از بهر او — با ذکور و با اناث ماند زاو
بهر هر یک از والدین سدس است — از برای بنت نصف هم بود
این سدس‌ها و ربع در این مقام — بهر هر یک فرض ثابت شد
با ذکور اولاد اگر باشد اناث — للذکر مثل حظ الانثیین
همچنین اصل الفریضه لا یزال — از ده و دو گشته با این مقام

۴۲ ## ارث زن و والدین با یک دختر است

بهر میت والد و هم مادری — ... و دختر یک دختری
زوجه‌اش با الفرض ثمنش ز او بود — فرض هر یک زان دو والد سدس شد
دختر ما با الفرض نصف میرسد — تا بقیه قسمت ... بود
هر یکی از والدین قسمی ... — بر یکی دختر سه قسمت میرسد
لیک با مادر اگر حاجب بود — ما بقی با الاربعه قسمت شود
قسمی سه زان یک دختر بود — قسمی یک بهر با بنت میشود
با وجود حاجب اینها بحث — این فریضه از نود شش درست

ترکه

[illegible]

كركدر [illegible] بش [illegible] [illegible] اولسون

٣٣ ارث الوالدين با فرض [illegible] بالاثر [illegible] بات خمس سدس

بونده مثبت كريلد با [illegible] دوا — مزوجه ولا [illegible] است

فرض ايله بات والدين شدد — [illegible] مثلها نصف مشتو

ما فضلى ما له [illegible] — [illegible] الثلث [illegible] اسد

الدرابن [illegible] — ابن [illegible] [illegible]

٣٤ ارث الوالدين [illegible]

والدين كركه ما [illegible] — [illegible]

بنا ولا ذكور ازيكه — [illegible]

فرض ايله بات والدين شدد — مثل ما [illegible] فرض [illegible] مشتو

با فضل [illegible] لا [illegible] — لان [illegible] مثل حظ الانثيين

اما [illegible] ديه [illegible] — ابن [illegible] [illegible]

از [illegible] ولنقش [illegible] — از هم [illegible] [illegible]

ابن و [illegible] — ذكر سازم جمله [illegible]

تنبيه

فایده

نسبت

منطقی پیش از شروع اندر اصول | بهر تو گویم که گردی [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | بر کلاله [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

مثل آنکه این کلی [illegible] | باشد این جدا از [illegible]

[illegible] | این دو فرقه باشد [illegible]

کاندر این صورت [illegible] | مثل آن صورت که با هم [illegible]

نسبت آن دو این محل کردی نبود | ور دو با هم جدا [illegible]

این دو [illegible] | گرچه [illegible]

در [illegible]

در بیان [illegible] فرایض [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

حمد بی پایان [illegible] بی همتا [illegible]

[illegible] بکرم [illegible] ۳۰

بیش شود [illegible] صنف [illegible] — [illegible] کرا [illegible]

اولش خاهر [illegible] — [illegible] دارد [illegible]

اندا ابن صور [illegible] — اردو مابات [illegible]

دوم [illegible] خاهر [illegible] — [illegible] ثلث [illegible] ۲۰ ۵

ابن [illegible] — [illegible]

سیم خاهر یادر باشد — تا که اوخا [illegible] باشد ۳۰ ۷

فرض انجا نی بود ابو عتق — للذکر مثل حظ الانثیین

ابن فریضه هست از وی [illegible] — للذکر [illegible]

ابن کلاله [illegible] — ابن کلاله [illegible]

چارم [illegible] — [illegible] ۳۰ ۸

ابن کلاله سدس فرض او بود — ما بقی [illegible]

اندا ابن صور فریضه لا کلاله — [illegible]

پنجم

زوج و اخت و ام و اخت ابوینی

بعد موت کرد زنی ماند بجا | همچنین یک اخت و یک ام و شوهرش

زوجه اش بالفرض نصفش ... | گر چه زاید هم بود اندر عدد

نصف مالش فرض شوهر ... | ما بقی از ام بود و ...

این مقام اصل فرضش ... | ... فرض ... اینکو ...

50 ام و زوج و اخت ... و الام و اخت ...

زوجه ... بعد موت کرد ... | ... الام و اخت ... بود

... بالفرض ... | ... در عدد

... بالفرض ... | ... همه ... شوند

... | ... و ... الام

59 ... و ... اخت ...

... بعد ... | ... و ...

زوجه ... بالفرض ... | باقی ... اخوات ...

بالفرض ... | ... بود ...

این مقام اصل فرضش ... | ... ا ... اینکو ...

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

در بیان مرتبهٔ دوم از ارث

٢٢ ارث بردن کلالهٔ امی با اولاد و [illegible]

گر زعصبات کلاله [illegible] / بوده باشد [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] الاشیق

همچنان اصل [illegible] / مبسوط از شش [illegible]

٢٣ ارث [illegible] کلاله [illegible] با [illegible]

گر [illegible] با الابی / [illegible] باشد [illegible]

[illegible] / [illegible] الاثلث

[illegible] / [illegible] کلاله [illegible]

همچنان [illegible] / [illegible] از شش [illegible]

[illegible] / [illegible] باشد [illegible]

٢٤ ارث بردن کلالهٔ [illegible] با [illegible]

گر [illegible] کلاله [illegible] / [illegible] از [illegible] الاشو

ثلث [illegible] کلاله الابی [illegible] / [illegible] التسویه [illegible] انعام

ازدو

مسئلهٔ ... فرض و تعصیب با شریک ...

ارث تنها فرض خود ... / دیگر انجا رود تعصیب ...

هم هنا اصل الفریضه لا کلام / ارث تا باشد با ... [illegible]

ارث بردن کلاله امی با اخ و خواهر ابوینی ...

گر نباشد از کلاله امی / ... هم ... و خواهر ...

ثلث فرض ان کلاله امی ... / ... [illegible] ... تمام

باقی از خواهر و ... / ... ذکر ... [illegible]

هم هنا اصل الفریضه لا ... / ... [illegible] ...

ارث بردن اجداد ابی با اجداد امی

گر که اجداد ابی ... / ... [illegible]

ثلث را اجداد امی ... / با ... [illegible]

باقی را اجداد که ... / ... حظ دو انثی ... ذکر

هم هنا اصل الفریضه لا کلام / از سه تا باشد ... [illegible]

ارث بردن اجداد پدری با اخ و خواهر پدری

گر برای میت اجداد ... / ... [illegible]

چونکه

ارث زوج و ام و اب و بنت [illegible]

بونده ابن اصلا دونمز با [illegible] — هم دخی [illegible]

اولور جمله بالقرابه حاصل — بل [illegible]

ابن فرض نصیبه شایه تعلق — للذکر مثل حظ [illegible]

ارث اجداد [illegible] باخوات [illegible] ۶۸

کرچه [illegible] — خواهر [illegible]

[illegible] — [illegible]

بالقرابه اولور [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] ۶۹

[illegible] — [illegible] خواهر [illegible]

بالقرابه اولور [illegible] — [illegible]

ابن فرض نصیبه [illegible] — للذکر مثل [illegible]

[illegible] ۷۰

کرچه [illegible] — [illegible]

ابو کلوه

[illegible]

ان كان له فرضا ومن شركوا [illegible] ... يا فتى زاحمه بالتعصيب [illegible]

بالغرا [illegible] ... [illegible]

فهذا اصل الفريضة لا كلام ... [illegible]

[illegible] ٧١

كذا [illegible] ... [illegible]

ثلثه [illegible] ... [illegible]

بالفرائض [illegible] ... [illegible]

فهذا اصل [illegible] ... [illegible]

[illegible] ٧٢

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

بالفرض [illegible] ... [illegible]

فهذا اصل الفريضة لا كلام ... [illegible]

[illegible] ٧٣

[illegible]

[illegible]

گر برای [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

بی سدس آن نصف مادری مرده | باقی شود بر کلاله مبشود

[illegible] | مبشود از شش [illegible]

٦٤ ## [illegible] الاكدرية [illegible]

مبتدو اگر که [illegible] | [illegible] بالاكدريه [illegible]

[illegible] | [illegible]

انچه باقی ماند [illegible] | رد شود هم بر کلالای [illegible]

[illegible] | [illegible]

٦٥ ## [illegible] جدات [illegible]

گر زنی ماند [illegible] | [illegible]

زوجه ربع [illegible] | باقی جدا [illegible]

بالفرض [illegible] | خط ذوانی [illegible]

[illegible] | مبشود قطعا [illegible]

ام [illegible]

[illegible]

ارث [illegible] زوجة بالنكاح [illegible]

كزوج [illegible] زينب [illegible] / [illegible]

زوج اخت بالفرض نصف [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

فهذا اصل الفريضة [illegible] / [illegible]

ارث [illegible] بالنكاح [illegible]

[illegible] وزوجة [illegible] / [illegible]

زوجة اخت بالفرض [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

فهذا اصل الفريضة [illegible] / [illegible]

ارث [illegible]

[illegible] / [illegible]

زوج او بالفرض [illegible] / [illegible]

بالقرابة [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

شبهنا اصل الفريضة لا كلام | از دو و دو [illegible]

ارث [illegible] اجداد [illegible]

كر بود اجداد [illegible] | [illegible]

زوجه اش بالفرض ربعش داد و | باقى [illegible]

بالقرابه مى برند ايشها تراث | بالسويه [illegible]

[illegible] | ميشود قطعا با ايشان [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

ثلث را اجداد [illegible] | بالسويه در ميان قسمت كنند

خواهرش بالفرض نصفش داد او | [illegible]

ليك بى زوج و الدين باشد او | نى كه تنها بوده باشد [illegible]

در چنين صورت خلافى داد او | ثانى مخصوص خواهر داند او

ثانيا للنسبه انجا داند او | ليك [illegible]

شبهنا اصل الفريضة لا كلام | ميشود [illegible] خالى [illegible]

[illegible]

[illegible]

ارث جد صحیح با خواهر ابوینی

گر ابوا جد یک اخت ابوین | هم زمان با الارث جد [illegible]
ارث این جد دو ثلث تارکه | و رخ [illegible] ثلث الباقیه
هر چه [illegible] خود [illegible] | بالسویه در میان شان کنند
هست این اصل الفریضه [illegible] | [illegible]

ارث جد صحیح با برادر [illegible]

بهر او جد [illegible] | [illegible]
ثلث از جد [illegible] | [illegible]
باقی از خواهر برادر [illegible] | [illegible]
هست این اصل الفریضه [illegible] | [illegible]

ارث جد [illegible] با کلاله [illegible]

بهر او جد ما می گر بود | باب کلاله [illegible]
جمله کس شان بالقرابه [illegible] | بالسویه در میان شان کنند
چونکه اینها هر دو سهم [illegible] | لاجرم اینها قرابت [illegible] بود

ابن

در ارث مرتبهٔ دوم از انساب که ...

این فریضه است اندر دوم | بالسویه منقسم بین النفوس

ارث جد و جده تنها یا با کلاله متعدد

گر بود اجداد تنها بی نظیر | هم ز یک با کلاله ...

هر دو فرقه بالقرابه میبرند | بالسویه در میان قسمت کنند

مثل [illegible] باشند | لاجرم اینجا قراب برشوند

این فریضه شد بتعداد در ... | بالسویه منقسم بین النفوس

چونکه [illegible] شد بیان | بر ... خصوص ... و ...

ارث اجداد ... با کلاله ...

گر [illegible] را ... | ... با شد با کلاله ...

خواهر ... را از پدر | این سه فرقه وارث ...

بلکه کلاله ... | با ... را جد و خواهر ...

چونکه این اجداد و خواهر باهم اند | هر دو تا از جانب باب و مند

لاجرم اینجا قراب برشوند | هر ذکر حظ دو انثی میبرد

هیهنا اصل الفریضه لا کلام | منبشود از مثل ...

[illegible]

ارث اجداد [illegible] با بابا کلاله [illegible] مادر [illegible]

گر که اجداد ابی [illegible] — بلک کلاله [illegible]

هم ز بابت ما الاثنین [illegible] — [illegible]

بابا کلاله سدس فرضش — ما بقی از خویش [illegible]

[illegible] اجداد [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

میشود اصل [illegible] — این مقام از [illegible]

ارث اجداد [illegible]

گر که اجداد ابی [illegible] — [illegible]

هم برادر و خواهری [illegible] — [illegible]

بلک کلاله سدس فرضش — ما بقی از خویش [illegible]

بالقرابة [illegible] — للذكر مثل حظ الانثيين

میشود اصل فریضه [illegible] — این مقام از [illegible]

ارث اجداد ابی با کلاله [illegible] مادر با [illegible]

گر که

[illegible]

[illegible] | [illegible]
خواهری با [illegible] | [illegible]
ثلث [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

٨٩ [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

٩٠ [illegible]

مثاله

[illegible]

[illegible]	[illegible] بالاکمال الاولی
از پدر نصفا بر دو [illegible]	[illegible]
[illegible]	بالسویة [illegible]
ما بقی ثلث [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

١١ [illegible]

گر که اجداد و [illegible]	[illegible]
[illegible] ثلث [illegible]	[illegible]
چونکه [illegible]	[illegible]
بعد ازان [illegible] ثلث [illegible]	[illegible]
یعنی نصف فرض [illegible]	ما بقی [illegible]
[illegible] الاصل [illegible]	از [illegible] باشد [illegible]

١٢ [illegible]

در همین صورت اگر [illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد ثلثش سهم مادر [illegible] | باقی [illegible]

این همه از اصل [illegible] | [illegible]

٦٢ [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | بالسویه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

٦٣ [illegible]

[illegible] | [illegible]

سهم [illegible] | ثلث [illegible]

بالسویه [illegible] | ما [illegible]

جمله [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خواهر [illegible] — این سه فرقه وارث [illegible]

نصف [illegible] — [illegible]

ما بقی [illegible] — [illegible] وارث [illegible]

[illegible] — [illegible]

۹۸ [illegible] با خواهر [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] کلاله [illegible]

[illegible] — [illegible] وارث [illegible]

[illegible] — [illegible]

۹۹ [illegible] با خواهر [illegible]

مبتنی و اکر بود از شوهر [illegible] — بابت کلاله هم بود [illegible]

هم برادر خواهر و او را بود — این سه فرقه وارث [illegible]

شوهرش با [illegible] — بابت کلاله [illegible] فرق [illegible]

باقی از خواهر برادر میشود — بکذر حظ دو انثی [illegible]

میشود

[illegible]

[illegible] ابن هشام [illegible]

١٠ [illegible]

[illegible] | [illegible] بالاکر [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

١٠١ [illegible]

[illegible] صورت [illegible] خواهر [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

بعد از آنکه این ثلث طعمه [illegible] ند | بالتعصیب [illegible] از فضل کند

[illegible] الخواهر [illegible] | خواهر از نصف وارد میشود

میشود اصل فریضه لا کلام | این مقام [illegible]

این

در مسئله فرعیه [illegible]

١٠٢ اگر میت زن و شوهر و کلاله مادر و دختر با برادر [illegible]

کر که میت زن بود و شوهرش | وارثی با کلاله مادرش
هم برادر خواهرش با او بود | این سه فرقه وارث میت شود
نصف مال از بهر شوهر [illegible] | ثلث فرض از کلاله [illegible]
ثلث [illegible] | باقی [illegible] وارثان
با [illegible] خواهر و [illegible] شود | [illegible] واپس [illegible]
[illegible] | [illegible] عالی مقام

١٠٣ اگر [illegible] با کلاله [illegible] خواهر

کر زنی [illegible] میت [illegible] | [illegible] باشد با کلاله [illegible]
نیز از بهر شو یکی خواهر بود | این سه فرقه وارث میت شود
زوجه اش بالفرض و بعض مشترد | یک کلاله سدس فرضش [illegible]
نصف مال شو فرض یک خواهر بود | ما بقیش نیز با و رد شود
یک خواهر والدینی با برادران | [illegible] که تنها والدینی باشد آن
دو جنین صورت خلافی داد او | قائلی مخصوص خواهر داد او

در فرقه فرقه با اناث از [illegible]

این محل با النسب ثلث آمد | بعد کمر [illegible]

از کلاله بنت سه او بهره ور | لیک دو ثلث او [illegible]

هیهنا اصل الفریضة لا کلام | از ده و دو باشد ابعاضها

اثر بود زوجه با [illegible] کلاله [illegible]

دو قسم صورت کرده [illegible] | [illegible]

بعضی زوجه ربع [illegible] | بنت کلاله [illegible]

ما بقی مال [illegible] | [illegible]

هیهنا اصل الفریضة [illegible] | از ده [illegible]

۱۰۵ اثر زوجه با [illegible]

گر که از میت زنی ماند [illegible] | بنت [illegible] شده

هم برادر خواهر او وارث بود | این سه فرقه وارث میت شود

فرض زوجه ربع مالش می‌شود | بنت کلاله سدس فرضش می‌شود

باقی از خواهر برادر می‌شود | بنت [illegible] کر [illegible]

هیهنا اصل الفریضة لا کلام | از ده و دو باشد ابعاضها

ارث

[illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
ابن سته فرقه وارث میت شود | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | ههنا اصل الفریضة [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | ثلث فرض [illegible]
[illegible] | [illegible]
ازده دو باشد [illegible] | ههنا اصل الفریضة لا کلام

[illegible]

بعد

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ثلث فرضان [illegible] | [illegible]

ثانی از [illegible] | [illegible]

هیهنا [illegible] | [illegible]

١٠٤ ## امثله [illegible] با اجداد [illegible]

ترکه اجداد [illegible] | [illegible]

نصف [illegible] | [illegible]

ثلث [illegible] اجداد [illegible] | [illegible]

ثانی از اجداد [illegible] | [illegible]

هیهنا [illegible] | [illegible]

١٠١ ## امثله [illegible] اجداد [illegible] با اجداد [illegible]

ترکه اجدادی [illegible] | [illegible]

زوجه

[illegible]

زوجه اش با الفرض ربعش [illegible] — کو مع زاید بود [illegible]

ثلث کل اجداد مادری میبرند — بالسویه در میان قسمت کنند

باقی را اجداد که از سمت پدر — حظ دو انثی بود از بهر ذکر

هیهنا اصل فریضه لا کلام — از دوازده [illegible] باشد [illegible]

١٠١١ اثر [illegible] با کلاله [illegible]

[illegible] سمت [illegible] — [illegible] شد [illegible]

[illegible] — [illegible] وارث [illegible]

[illegible] — [illegible] ایدای [illegible]

چون [illegible] — [illegible] اینجا وارث [illegible] شوند

بعد از [illegible] ثلث [illegible] — بالسویه در میان قسمت کنند

باقیش را اجداد کز سمت پدر — حظ دو انثی بود از بهر ذکر

این مقام اصل فریضه لا کلام — [illegible] از سه [illegible]

١٠١٢ اثر اجداد پدری و مادری با کلاله [illegible]

گر دو ابن صورت کلاله مادری — بود [illegible] شد از [illegible].

بو

[illegible] با [illegible]

هر آن فرضی که خود [illegible] | [illegible] ثلثا و [illegible]

مثال [illegible] چون ز سمت [illegible] | [illegible] وارث [illegible]

با فضل ز اجداد که از سمت [illegible] | [illegible]

[illegible] اصحاب فرض [illegible] کلام | [illegible]

131 ## [illegible]

گر که اجداد [illegible] | [illegible]

ثالث [illegible] اجداد [illegible] | [illegible]

با فضل ز او [illegible] | [illegible]

چونکه این اجداد [illegible] | [illegible]

[illegible] اصل فرض [illegible] | [illegible]

112 ## [illegible]

در همین صورت اگر [illegible] | [illegible] که بالا [illegible]

بعض اجداد [illegible] | ثلثا و [illegible] السدس [illegible]

باقی از خود [illegible] | للذکر مثل حظ الانثیین

مثل

در بیان [illegible]

تا بدانی [illegible] / [illegible]

این مقام اصل فریضه کلا / میشود از سته با اتفاق

١٠٩ [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] قسمت کنند

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

١١٠ [illegible]

[illegible] / [illegible]

خواهری هم از پدر تنها بود / این سه فرقه وارث میشود

شوهرش با امّ و نصف و ابرد / با پدرش را جد و خواهر میشود

چونکه این جد و خواهر هم / اندر اینجا با الفرضیه میبرند

میشود قسمت با نور و جیش / للذکر مثل حظ الانثیین

این مقام اصل فریضه کلام / از دو تا باشد یا با التمام

ارث

[illegible]

١١٧ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١١٨ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١١٩ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شوهرش با [illegible] / بلکه [illegible] میشود

باقی از اجداد که ارث [illegible] / حظ دو انثی [illegible]

ابن عمام اصل و [illegible] / میشود [illegible]

122 ارث اجداد ابی شوهر با [illegible]

[illegible]

[illegible]

121 ارث [illegible] با خواهر [illegible]

کر که اجداد ابی اند و عمام / [illegible]

از پدر یک خواهری از او بود / [illegible] میشود

ربع مال از فرض زوجه میشود / کرچه زاید [illegible]

باقیش زا قوام [illegible] میشود / [illegible] میشود

چونکه

[illegible]

۱۲۴ ارث [illegible] با زوجه با یک کلاله [illegible]

نصف هست از بهر زوج بصر | گر بود اجداد از سمت پدر
[illegible] | یک کلاله مادری ابضا او
زوجه باشد با فروض بعض [illegible] | گر چه [illegible]
یک کلاله سدس [illegible] | ما بقی را اجداد باشد [illegible]
نصف [illegible] اجداد ای نور [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] باشد ای [illegible]

۱۲۵ [illegible]

اما در این صورت کلاله گر بود | [illegible]
زوجه ربع فرض خود دارد [illegible] | [illegible] زاید [illegible]
ثلث فرض از کلاله ای [illegible] | با [illegible]
با [illegible] اجداد از سمت پدر | حظ دو انثی بود او [illegible]
[illegible] اصل فریضه ای کرام | از ده و دو باشد ای عالی مقام

۱۲۶ ارث اجداد مادری با شوهر با یک [illegible]

کرکه

[illegible]

گر کنا اجداد و [illegible]	[illegible]
خواهر [illegible]	شوهر شو بالفرض [illegible]
ثلث [illegible] اجداد [illegible]	بالسویه [illegible]
ام [illegible]	[illegible]
منشو و اصل فریضه لا کلام	[illegible]

[illegible] ۱۲۳

[illegible]	[illegible]
[illegible] شو بالفرض [illegible]	[illegible]
بالسویه [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
این مثال اصل فریضه لا کلام	منشو [illegible]

ام اجداد [illegible] با شوهر [illegible] خواهر [illegible] ۱۲۴

گر که اجدادی [illegible]	[illegible]
هم برادر و خواهر [illegible]	[illegible]

نصف

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

١٢٦ [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

١٢٧ [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

ارث مرد و زن از اسباب و قرابت [illegible]

نی شود باقی بنام فرض‌ها　　بعض وارد [illegible]

ابن [illegible] و اصل [illegible]　　از وی [illegible]

۱۲۲ ## ارث [illegible] اجداد [illegible]

گر که اجدادی ز باقی [illegible]　　[illegible]

از [illegible]　　ابن [illegible]

[illegible] بالفرض و بعض [illegible]　　[illegible] زاید [illegible]

[illegible]　　بالسویه [illegible]

[illegible]　　[illegible]

[illegible]　　[illegible]

۱۲۳ ## [illegible]

گر که اجدادی ز باقی در مقام　　زوجه و [illegible]

[illegible] بالفرض و بعض وارد　　گر چه زاید [illegible]

ما بقی را [illegible]　　بالسویه [illegible]

چونکه [illegible]　　لاجرم [illegible]

ابن عم

[illegible]

ابن [illegible] — [illegible] قطعا [illegible]

۱۳۵ [illegible]

[illegible] — [illegible]

بعضی زن بالفرض بعضی [illegible] — [illegible]

این جماعت از فروض [illegible] — [illegible]

چونکه ایشان هر دو [illegible] — اندر اینجا بالقرابه می برند

[illegible] — می شود قطعا [illegible]

چون صور اندر [illegible] — [illegible]

۱۳۶ [illegible]

گر که اجداد [illegible] — [illegible]

از میانه ایضا یکی خواهر بود — [illegible]

نصف مال [illegible] — ثلث آن را اجداد امی [illegible]

بالسویه در میان قسمت کنند — با [illegible] خویشان ابوی [illegible]

[illegible] با اجداد و خواهر [illegible] — [illegible]

چونکه

[illegible]

هر که را جداد و خواهرها … اولاد را اخوانها [illegible]

مستفرد [illegible] نسبه الکلاله … [illegible]

۱۲۴ [illegible]

[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]

۱۲۵ [illegible]

[illegible]

هر که اولاد از پدر و زاد او … از پدر [illegible] بود [illegible]

بلکه کلاله نیز از مادر بود … [illegible]

او [illegible]

ولا يظلمون فتيلا

[illegible] | [illegible]
چونکه [illegible] | [illegible]
با [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
ابتدا بر صورت نقیر [illegible] | [illegible] باشدا [illegible]

١٣٩ ومن يعمل من الصالحات من ذكر أو أنثى وهو مؤمن فأولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون نقيرا

[illegible] | اکر [illegible]
[illegible] | [illegible]
چونکه [illegible] | [illegible]
باو [illegible] | [illegible]
چونکه [illegible] | [illegible]
ابتدا بر صورت نقیر کلام | اوز [illegible] باشدا [illegible]

١٤٠ أومن ينشؤا في الحلية وهو في الخصام غير مبين

کرکه [illegible] | [illegible]

بلبله

[illegible]

[illegible]	[illegible]
ثلث [illegible]	[illegible] درمیان [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

141 [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

142 [illegible]

با خواهرهای [illegible]

دو [illegible] اگر خواهر [illegible]	[illegible]
یعنی ثلث ها در بها می برند	[illegible] درمیان قسمت کنند

[illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible] باشد [illegible]

١٤٣ ## ارث [illegible]

گر که اجداد از پدر [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   بالسویه [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

١٤٤ ## ارث اجداد [illegible]

گر که اجداد از پدر [illegible]   [illegible] باشد [illegible]

خواهری هم از پدر او را بود   جای خواهر [illegible] شود

شوهرش بالفرض نصفش را برد   وانچه باقی ماند [illegible] شود

بالسویه در میان قسمت کنند   [illegible]

لیک اینجا [illegible]   للذکر مثل حظ الانثیین

میشود

[illegible]

میشود اصلاح نفسه لا کلام — این تمام از نشر احکام [illegible]

١٢٥ ## [illegible]

در [illegible] کردن [illegible] — [illegible]

بعد نصفش [illegible] — زاقربای [illegible]

بالسویه [illegible] — [illegible]

لیک [illegible] — للذکر مثل حظ الانثیین

میشود اصلاح نفسه لا کلام — این [illegible]

١٢٦ ## [illegible]

گر که اجداد از پدر و از مادری — [illegible]

هم برادر خواهر از پدر [illegible] — [illegible]

زاقربای [illegible] — بالسویه [illegible]

فرض شوهر نصف [illegible] — [illegible]

اقربای [illegible] — [illegible]

میشود اصلاح نفسه لا کلام — این تمام از نشر احکام [illegible]

[illegible]

١٢٧ [illegible]

[illegible] | مانند باشد تیز آز و شوهر
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | للذکر ما شد عطا الانثیین
[illegible] | [illegible]

١٢٨ [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | و از قرابا ما دری الشوشو
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
ابن همام اصل غریبه لا کلام | [illegible]

١٢٩ [illegible]

[illegible]

گر که اجداد بی زوجه باشند تمام | نیز با زوجه و زوجه ای با احترام
همچنین از زوج یکی خواهر بود | چار فرضه وارث میت شود
ربع مال از فرض زوجه میشود | گرچه زن با جد هم بود او ارث برد
ثلث را اجداد مادری برند | بالسویه در میان قسمت کنند
باقی از خود شان پدری زان برند | حظ دو انثی بود از بهر ذکر
این [illegible] اصل [illegible] | [illegible] دو باشد ابتدا

۱۵۰ [illegible]

دو [illegible] | با [illegible] رهین است [illegible]
یعنی زوجه ربع فرضش وا برد | [illegible] با هم بود او ارث برد
ثلث را اجداد مادری میبرند | بالسویه در میان قسمت کنند
باقیش را اعمام با بنی میشود | بلکه گر جدا دو انثی [illegible]
این مقام اصل فریضه لا کلام | از ده و دو باشد ابتدا التمام

۱۵۱ [illegible]

گر که اجدادی زسمت باب و مام | باشد ایضا زوجه در این مقام

چهار فرقه اقربای میت ابی [illegible]

شد پدر و مادر و شوهر از اناث نبود | چار فرقه وارث میت شود
زوجه اش بالفرض بعض از او برد | گر چه زاید [illegible]
اقربای مادری ثلثش برند | بالسویه در میان قسمت کنند
باقی از اقوام بابش میشود | بکذکر حظ دو انثی میبرد
این مقام اصل فریضه لا کلام | از ده و دو باشد ابعا [illegible]

١٥٢ ## ارث جدات [illegible]

گر جدا [illegible] | چار فرقه بعد از او وارث شود
اول اجداد ابی [illegible] | دو هم اجداد امی [illegible]
سیمش زن مانده بعد از شوهری | چارمش باشد کلاله مادری
زوجه اش بالفرض [illegible] | [illegible]
اقربای مادری ثلثش برند | بالسویه در میان قسمت کنند
چونکه اینها هر دو قسمت را برند | بالقرابه اند اینجا میبرند
باقی از اقوام بابش میشود | بکذکر حظ دو انثی میبرد
این مقام اصل فریضه لا کلام | از ده و دو باشد ابعا [illegible]

[illegible]

ارث اجداد [illegible] ١٥٣

در همین صورت [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] اجداد [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] ١٥٤

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

چونکه از اجداد و هم از امهاتهم | اندر اینجا بالقرابه می‌برند

اندر این صورت [illegible] لا کلام | [illegible]

ارث

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
زوجه اش بالفرض بعض الربع برد	ربع وابا هم بود اندر [illegible]
ابن کامل فرض او سدس شد	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	لا جرم [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
نصف [illegible]	ثلث را اولاد [illegible]
لیک [illegible]	بالسویه [illegible]
چونکه [illegible]	اندرا [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

١٦١ [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — ازده ود و باشد ابجا ایما

١٦٢ [illegible]

کرکه اجدادبی ابدیعنام — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — ملك كلاله سدس فرضش مینو

[illegible] — [illegible]

[illegible] — اندنا ابجا بالقرابه مجبرسند

[illegible]

[illegible]

[illegible] الاکرام — مبشود از [illegible]

[illegible] بجای [illegible] ١١٤

[illegible] — بوده باشد [illegible]

[illegible] — کرچه [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — لقد کرما [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] ١٥١

[illegible]

[illegible] — همچنین [illegible]

[illegible] — همچنین بالا [illegible]

[illegible] — تلک [illegible] ماذکر [illegible]

[illegible] — بالتوبة [illegible]

چونکه

[illegible]

چونکه ابنها هر دو [illegible] اند	اندر اینجا بالقرابه [illegible]

ما بقی از جواهر اش میشود	خاهرانرا نصف [illegible]

اندرین صورت فریضه [illegible]	میشود از [illegible]

١٦٥ [illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]

چونکه ابنها هر دو [illegible] اند	اندر اینجا بالقرابه میبرند

ما بقی از جواهر اش میشود	[illegible]

[illegible]	[illegible]

١٦٦ [illegible]

[illegible]	[illegible] کلاله [illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]	سدس فرض ملک کلاله میشود

[illegible]

جمله جمعی از الف [illegible]

بالقرینه باقی از خویش بدانه | حذف دان واو خویش داو وبگذر

امثله این صورت قرینه لا تکذبا | می شود از شوال [illegible]

۱۲۰ صور سلبیه فی المبادی شیء من الشکل

در همین صورت بنای زوج | [illegible] کو دو شروش

رفع [illegible] قرینه شود المبر | [illegible]

بلی کلا له وقتی [illegible] | ما بقی واحد [illegible]

بالقرینه [illegible] | [illegible]

امثله این صورت [illegible] | از [illegible]

۱۲۲ [illegible]

کر اذا واجد [illegible] باشد | [illegible]

باشد ایضا بلی کلا [illegible] | [illegible]

نصف [illegible] بالقرینه [illegible] | [illegible]

چونکه اینها هر دو [illegible] | بالقرینه [illegible]

[illegible] کنند از این باب | بالنونه [illegible]

بابی

در صورت بعضی [illegible]

با اخ از خواهر برادر میشود | [illegible]

اند این صورت فریضه لاکلا | [illegible]

مثال صورت [illegible] ۱۰۹

در همین صورت بجای زوج زن | بود و باشد [illegible]

[illegible] | گرچه [illegible]

[illegible] مادری ثلثش رسد | [illegible]

چونکه [illegible] | [illegible] با القرابه [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | از ده و دو باشد [illegible]

[illegible] ۱۱۰

مانده اجداد ابی اند و عمام | [illegible] احرام

و نرینکی با لاکلاله قادرش | [illegible]

نصف مالش فرض شوهر لاکلا | ثلث آن فرض کلاله [illegible]

لیک ثلث بینهما [illegible] ازین تراث | بالسویه بر ذکور بر اناث

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

١٠١ [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

١٠٢ [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

در میراث جده و انساب مادر [illegible]

لیک اینها میبرند از ارث ... | بالسویه از ذکور و از اناث

چونکه اینها هر دو سمت مادرند | اندر اینجا بالسویه میبرند

ما بقی زان مال باشد خواهرو | لیک او را نصف وافی میشود

اندر این صورت بنصف [illegible] | [illegible]

١٠٣ صورت [illegible] اجتماع زوج با شد

در [illegible] صورت [illegible] زوج | [illegible] باشد [illegible]

[illegible] | [illegible] با [illegible] اندر [illegible]

[illegible] | [illegible] جمله [illegible]

[illegible] | [illegible] اندر اینجا [illegible]

[illegible] | [illegible] و او نصف [illegible]

اندر این صورت بنصف [illegible] | [illegible]

١٠٤ ارث اجداد و جدات پدری با شوهر و زن [illegible]
مادری و از یکی یا اکثر [illegible]

مانند اجداد [illegible] سمت باب | همچنین با شوهر [illegible]

وارثی

[illegible]

وارث [illegible] لا [illegible] مادر | همچنین [illegible] اجداد [illegible]

نصف فرض شوهر است ابتدا | ثلث فرض مادر [illegible]

للبنت [illegible] از ارث | بالسویه [illegible]

باقی از اجداد و خواهر [illegible] | بالذکر حظ دو انثی [illegible]

چونکه [illegible] اجداد و خواهر [illegible] | [illegible] ایشان [illegible] قرابت [illegible]

الغرض این صورت [illegible] الکلام | [illegible] ابتدا

١٠٥ ## صورت ثانیه [illegible]

الغرض این صورت [illegible] | [illegible]

زوجه ربع فرض [illegible] | [illegible]

ثلث فرض مادر کان [illegible] | [illegible] بالتمام

باقی از اجداد و خواهر [illegible] | بالذکر حظ دو انثی [illegible]

مثل سابق چونکه ایشان بالام | خواهر ایشان قرابت [illegible]

الغرض این صورت [illegible] لا کلام | از ده و دو باشد ابتدا

١٠٦ ## ارث اجداد [illegible] مادر با شوهر [illegible]

ترکه

[illegible]

الا ای [illegible] الاکمل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

کرکه اجدادی [illegible] | [illegible]
واز بکی بالا [illegible] ماده‌ئی | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
چونکه انبهاهر دو سمت ماندر | [illegible]
[illegible] | [illegible]
انلر ایچون [illegible] | [illegible]

[illegible] ۱۲۷

انلر ایچون [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
چونکه انبهاهر دو سمت ماندر | [illegible]

ماهیش

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

١٠ [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

١٧٠ [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

باقى

[illegible]

باقی از اجداد و اخوه میشود | بهر ذکر حظ دو انثی میبرد
اندرین صورت فریضه لا کلام | از ده و دو باشد ای اهل انام

۱۲۸۰ ارث اجداد با مادر و شوهر و کلاله

مادر و جد با برادر و خواهر ارث

ما [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] برادر و خواهر
[illegible] | [illegible] مادر
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] از ذکور و از اناث

باقی از خواهر برادر میشود | بهر ذکر حظ دو انثی میبرد
اندرین صورت فریضه لا کلام | میشود از شش ای اهل انام

۱۸۱ صورت سادسه [illegible]

کرد این صورت بجای زوج زن | بوده باشد کو شود شرح سخن
ربع مال او فرض زوجه میشود | کر نخواهد هم بود باقی

اقربا

فرع في باب الثالث من القربا

اقربای مادری ثلثش برند | بالسویه در میان قسمت کنند
مثل ما بو هر دو سمت مادرند | لاجرم اینجا برابر می‌شوند
باقی او خواهر برادر می‌برد | یک کر حظا [illegible]
اندرین صورت فریضه لاکلام | [illegible]
چون صور راندیم باعث شد بیان | [illegible]
ای خوشا توفیق از الله شود | [illegible]

[illegible]

۱۸۳ [illegible]

گر که اجداد از پدر و مادری | [illegible]
هر یکی باشد کلاله [illegible] | [illegible]
نصف مرد و کان فرض شوهر است | ثلث او از اقربای مادر است
اقربای مادری ثلثش برند | بالسویه در میان قسمت کنند
چونکه اجداد و کلاله باهم اند | اندر اینجا بالسویه می‌برند
مابقی مال کو شد [illegible] بود | قسمت او ام ابو می‌شود

چونکه

[illegible]

چونکه از [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

١٨٣ [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
چونکه [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

کرکه اجداد [illegible] — باشد ابنا زوجه و ابنما

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

افزای مادری ثلثش برند — [illegible]

چونکه اجداد و کلاله با هم اند — اندر اینجا بالقرابه میبرند

[illegible] — [illegible]

چونکه ابن اجداد [illegible] — اندر اینجا بالقرابه میبرند

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] — گر که باشد از [illegible]

زوجه اش بالفرض و نصفش باقی — گرچه زاید هم بود اندر عدد

[illegible] — [illegible]

چونکه ابنها هر دو سمت مادرند — لاجرم هر دو قرابت بر شوند

[illegible] — یک ذکر حظ دو انثی میبرد

چونکه ابن اجداد و خواهر با هم اند — [illegible]

ذکر میراث جد با اخوه و اخوات

این مقام اصل فریضه لا کلام — از ده و [illegible] تمام

اخت لاب و جد و اخوات [illegible] ۱۷۹

گر که اجداد از پدر با مادر است — [illegible] باشد [illegible]

هم بکن الا [illegible] — همچنین با الاخ و با اخوات

[illegible] — ثلث او از باقی ما دو است

از باقی ما دو ثلثش برند — با البقیه درمیان قسمت کنند

[illegible] برند — [illegible] انجا [illegible] برند

[illegible] — [illegible] اجداد و [illegible]

[illegible] — [illegible] الانثیین

اندر این صورت فریضه لا کلام — [illegible] از شش [illegible] تمام

صورت نسائیه [illegible] ۱۸۰

در همین صورت [illegible] — گر که باشد از [illegible] با الاخ

ربع او از [illegible] — ثلث او از [illegible] است

بعد اجداد و [illegible] — با البقیه درمیان قسمت کنند

چونکه

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

١٨٦ [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اصل [illegible] — از ده و دو [illegible]

[illegible] ۱۰۹

[illegible] — کر که باشد [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

این [illegible] — [illegible]

الارواح [illegible] ۱۰۹۰

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

اوّلك

در بیان ارث [illegible]

گر کرا جد دو یا نصف [illegible] | باشد ایشان [illegible] انتها
هم یکی [illegible] مادرش | همچنین مانند [illegible] خواهرش
زوجه اش با الفرض و بعضش زاید | گرچه زاید هم [illegible] علت
[illegible] | [illegible] قسمت کنند
چون [illegible] قسمت مادرند | بالرد [illegible] میبرند
[illegible] | [illegible] میبرد
این [illegible] | [illegible] باشد [illegible] البقا
صورت [illegible] | [illegible] باشد ۱۹۳
در [illegible] | [illegible] باشد [illegible] بالاثر
نیز [illegible] فرضش را ببرد | گرچه زاید هم [illegible]
از [illegible] مادری ثلثش برند | بالسویه [illegible] قسمت کنند
[illegible] هر دو قسمت مادرند | بالقرابه [illegible] میبرند
[illegible] اجداد و اخوه مشو | [illegible] دو انثی میبرد
اینقدر اجمل فریضه لا کلام | از [illegible] باشد [illegible]

در بیان صورتی [illegible]

[illegible]

ازمراتب

[illegible]

از [illegible] بیان — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] رابیان — [illegible] اعمام واخوال [illegible]

[illegible] گروه — [illegible]

[illegible] ذکور واناث — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — والذی [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — اندر [illegible]

قول بعضی [illegible] — [illegible] لا مال

[illegible]

در تعریف عصبه [illegible]

ذات نصف ما بقی با ماده قابل دیگری   [illegible]

بعض از فرض کم او و نصفه   [illegible]

دیگری کو بود ثلث کل او   [illegible]

شرح شمعها و شرح اهل آن   در صورها بعد از این گردند

در عبارت که کم امانی بود   [illegible]

[illegible]   مفرد شد او ثانی [illegible]

[illegible]   [illegible]

چون شود هشت [illegible]   [illegible]

۱۱۴ الرد [illegible]

[illegible]   بوده با [illegible]

[illegible]   [illegible]

۱۱۵ کیفیت ارث اخوال پدری از میت

گر برای میت اخوال [illegible]   مانده است [illegible]

بالفرابه جمله [illegible]   بالسویه از ذکور و اناث

گرچه

[illegible]

گرچه [illegible] — [illegible]

١٩٦ [illegible]

گر [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

١٩٧ [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

١٩٨ [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

١٩٩ [illegible]

خالق [illegible] — [illegible]

هر كلام [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

ارث شوهر از زن

گر زنی وارث شوهر شد [illegible] | وارث [illegible] اموال [illegible]
شوهرش [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ارث زن از شوهر ۶۱

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] ۶۲

[illegible]

[illegible] | [illegible]

فهاهنا ثلث ما [illegible] | [illegible]

انده ثلث مال الاعمام ازيد | [illegible]

[illegible] | [illegible]

٢٣ [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

٢٤ [illegible]

[illegible] | [illegible]

ثلث مال الاعمام [illegible] | [illegible]

انده ثلث مال الاعمام ازيد | [illegible]

[illegible]

[illegible]   [illegible]

٢١٥ امر لطافت [illegible] الخال [illegible]

[illegible]

كركه برجا مانده اعمام ايله   بعد ميت [illegible]

خاله ايله باكه بلكه خالي ايله   مانده باشد [illegible] اعمام

[illegible]   [illegible]

كرچه قولى [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible] مالا الاكرام   [illegible]

[illegible]   [illegible]

٢١٦ امر [illegible] الخال [illegible]

اوليا اعمام مانده بعد او   [illegible] اخوال [illegible]

ثلث ان اموال اخوال الشي   بالسوية [illegible]

ان دو ثلثي آل اعمام [illegible]   [illegible]

الله

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ٢١٧

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ٢١٨

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ٢١٩

[illegible] [illegible]

بکی

[illegible]

با یکی عم یا یکی عمه تمام | [illegible] یا ای احرار
ثلث را اخوال [illegible] | بالسویه [illegible] قسمت کنند
اندو ثلث [illegible] | [illegible]
این مقام اصل فرضیه لا کلام | از [illegible] باشد ای عالی مقام

۲۱۰ ارث اخوال [illegible]

گر کرا [illegible] | [illegible] ای [illegible]
خاله [illegible] زما | [illegible]
هر که [illegible] | [illegible]
ما [illegible] | [illegible]
اندر این [illegible] | [illegible]

۲۱۱ ارث اعمام با اخوالها دیگر

گر کرا اعمامی و خاله [illegible] همه جا | نیز اخوال را و مانند تمام
ثلث را اخوال و خاله می برند | بالسویه بین هم قسمت کنند
اندو ثلث مال اعمام و عمه ها | بالسویه بین ایشان بالتمام
این مقام اصل فرضیه لا کلام | از [illegible] باشد ای عالی مقام

ارث تمام

در مقام کمتر و فرزندان [illegible]

212 ارث اعمام اُمّی با اخوال اُمّی با یک خاله [illegible]

گر زماند بعد میت عم ما — ماند [illegible] اعمام امی با اخوال

همچنین با یک خاله با سه عم ما — با کران خاله با [illegible]

هر کدام ابن خال و خاله گیرد — [illegible]

اندو ثلث مال اعمام از [illegible] — با [illegible]

از مقام اصل فرع [illegible] — [illegible]

213 ارث [illegible]

گر یکی عم با یکی عمه زنا — [illegible]

با کران یک خاله از مادر بود — [illegible]

هر کدام ابن خال و خاله گیرد — ثلثان اموال را صاحب شد

ان دو ثلث اعم و با عمه زند — هر کدام از این دو باشد [illegible]

اندو [illegible] — از سه تا باشد [illegible]

214 ارث یک عمه با یک عم امی با اخوال [illegible]

ارث

[illegible]

۲۱۴ ارث شوهر با اعمام و [illegible]

گر یکی عم با یکی عمه زنان | ماند با اخوال [illegible]

ثلث با اخوال [illegible] | بالسویه [illegible]

ان دو ثلث [illegible] | هر کدام [illegible]

[illegible] | [illegible] باشد [illegible]

۲۱۶ ارث شوهر با [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

۲۱۷ ارث شوهر با اخوال و پدر

شوهری مانده است و اخوال او | شرح او گویم که گردی با خبر

نصف را بالفرض شوهر میبرد | نصف [illegible] اخوال از اب و [illegible]

بالقرابه میبرند اینها تراث | بالسویه از ذکور و از اناث

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

دربیان ارث [illegible]

شوهرش بالفرض نصفش بود   باقیش از عمّ و با عمّه شود
اندرین صورت فریضه کلّ [illegible]   از دو [illegible] باشد [illegible]

۲۲۱ ارث شوهر با یک خال یا با یک خاله

گر بود [illegible]   [illegible]
[illegible] باشد [illegible]   [illegible]
شوهرش بالفرض نصفش بود   [illegible]
[illegible]   [illegible]

۲۲۲ [illegible]

گر که [illegible]   [illegible]
زوجه‌اش بالفرض ربعش بود   [illegible]
باقیش از اعمام ارباب عصبه شود   [illegible]
میشود [illegible]   اندرین صورت فریضه [illegible]

۲۲۳ ارث زوجه با اخوال [illegible]

گر که بعد از میت [illegible]   زوجه و اخوال ماند [illegible]

زوجه

زوجه اش با فرض و بعد از آن | با فرض ز اخوال آن و میشود
بالقرابه میبرند اخوات | بالسویه از ذکور و اناث
میشود قطعاً فریضه از جهات | [illegible]

۲۲۴ ارث زوجه با اعمام [illegible]

مبتدا از زوجه باشد [illegible] | [illegible]
زوجه اش بالفرض [illegible] | گرچه را مذهم [illegible]
ما بقی مال [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

۲۲۵ ارث زوجه با [illegible]

گر که بعد از [illegible] | [illegible]
زوجه ربع فرض خود ببرد | گرچه را مذهم بود اما زجد
باقی اخوال [illegible] میبرند | بالسویه در میان قسمت کنند

۲۲۶ ارث زوجه با [illegible]

گر زوجت زوجه [illegible] | با یکی عم با یکی عمه [illegible]

[illegible]

زوجه ربع فرض خود را می‌برد — گرچه زاید هم بود از حد عدد
باقیش از عم و یا عمه دوام — هرکدام از این دو باشد در مقام
اندر این صورت بگو با من شما — میشود قطعاً فریضه از چهار

۲۲۶ زوج با یک خال مادر یا یک خالهٔ مادری

گر [illegible] — خاله یا که یک خالی بود
زوج [illegible] بالفرض برد — گرچه زاید هم بود اندر عدد
ما بقی [illegible] با خاله ده — هرکدام از این دو باشد در مقام
[illegible] — میشود قطعاً از این بگو شما
[illegible] — جمله از فضل الهی شد بیان
[illegible] — از [illegible] این [illegible]

۲۲۸ اعمام مادری با اخوال پدری با شوهر

مانده گر اعمام و اخوال پدر — با یکی شوهر ابا نوع دگر
شوهرش بالفرض نصفش می‌برد — ثلث اصل از مال اخوالش رود
لیک اعمامش برند از آن تراث — بالسویه از ذکور و از اناث

ما بقیش

بعضی بیش از [illegible] [illegible] ثلث [illegible] کنند و باخوال [illegible]

[illegible]

[illegible] — مشهود [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

إن الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا ٢٢٩

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] ٢٣٢

[illegible] — [illegible]

[illegible]

در میراث شوهر با اعمام

پس ببین ما بدانست اعمامی زما — این سه فرقه وارثند ای بوالوفا

نصف باشد فرض شوهر لا کلام — ثلث مال از مال اعمامی زمام

ظاهر اصحاب اندر این مقال — این ثلث خارج شود از اصل مال

ثلث انیها میبرند از بی ثبات — بالسویه از ذکور و از اناث

ما بقیه مال اعمامی ز باب — میشود والله اعلم بالصواب

[illegible] — هم ذکور و هم اناث انجا بود

میشود قسمت با نور دوعین — للذکر مثل حظ الانثیین

اندر این صورت فریضه لا کلام — میشود از شش بیا ختم الکلام

۲۲۰ [illegible] اعمام با اخوال با خاله

این بیا بشنو اعمام ار بود — شوهری هم باشد ای نور بصر

خاله‌ها با که باشد خالی ز ما — این سه فرقه وارثند ای بینوا

نصف باشد فرض شوهر لا کلام — ثلث اصل از خال و با خاله مدام

ما بقیه مال اعمامی ز باب — میشود لاشک فیه لا ارتیاب

گر بغیر اندر اینها هم شد — هم ذکور و هم اناث انجا بود

میشود

[illegible]

میشود قسمت با نوع دگر — للذکر مثل حظ الانثیین

آن دو صورت فریضه لا کلام — میشود از شش اصل المقام

ارث بردن اعمام پدری با شوهر و اخوال ابی ۲۳۲

مانده اعمام ابی با شوهری — همچنین با اخوال او مادری

از پس فرقه وارث بنا بر آن — [illegible]

ثلث اصل از مال اخوال [illegible] — بالسویه میبرند [illegible]

ما بقی آن مال اعمام [illegible] — [illegible]

گر بخواهد اندرا اینجا [illegible] — [illegible]

میشود قسمت با نوع دگر — للذکر مثل حظ الانثیین

اندر این صورت فریضه لا کلام — [illegible]

ارث اعمام پدری و اخوال پدری با زوجه ۲۳۳

مانده گر اعمام و اخوال زید — همچنین زوجه با نوع بعض

زوجه اش بالفرض ربعش وارث — گرچه زاید باشم بود اندر عدد

ثلث اصل از مال اخوال تمام — بالسویه میبرند بی تمام

ما بقی

[illegible]

ما بقی ماند از اعمام و [illegible] | می‌شود وارث [illegible] بالنسب

گر نباشد [illegible] هم [illegible] | هم ذکور و هم اناث اینجا شوند

پس شود قسمت [illegible] | للذکر مثل حظ الانثیین

اندر این صورت ز ترکه لاکلام | ارث دو باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

با بکی عم یا بکی عمه [illegible] | این [illegible] واو [illegible]

[illegible] | گر [illegible] زاید هم بود [illegible]

[illegible] | هر کدام از این دو باشد [illegible]

ظاهر اصحاب اندر این [illegible] | [illegible]

آنچه باقی ماند ابناء [illegible] | [illegible]

گر نباشد [illegible] | هم ذکور و هم اناث اینجا شوند

پس شود قسمت [illegible] | للذکر مثل حظ الانثیین

اندر این صورت ز ترکه لاکلام | ارث دو باشد [illegible]

در مناسبه سه فرقه فرض با ثلث

اگر [illegible] با زوجه با اعمام [illegible]

از برای میت اعمام از پدر | باشد ایضا زوجه [illegible]
نیز دارد [illegible] اعمامی [illegible] | این سه فرقه وارث اند [illegible]
زوجه اش بالفرض نصف دارد | گرچه زاید هم بود اند [illegible]
ثلث مال از پدر [illegible] | بالسویه میبرند ابن اعمام
ظاهر اصحاب [illegible] | از ثلث خارج [illegible]
آنچه باقی ماند [illegible] | میشود قسمت با نوزده [illegible]
گر [illegible] داند [illegible] | [illegible]
پس شود قسمت با نوزده [illegible] | [illegible]
[illegible] | از ده و دو باشد [illegible] المقام

٢٣٦ اگر [illegible] با زوجه با باب خال با [illegible]

از برای میت اعمام از پدر | باشد ایضا زوجه [illegible]
خال باب با [illegible] | این سه فرقه وارث اند [illegible]
زوجه اش بالفرض نصف دارد | گرچه زاید هم بود اند [illegible]

ثلث

دیگر مثال از بهر فرع سیم از ذوی الارحام

ثلث اصل از خال و با خاله دو | هر کدام از این دو باشد فرع ما
آنچه باقی ماند از عم با عمه | می‌شود [illegible]
گر تعدد اندر اینها هم رسد | هم ذکور و هم اناث اینجا بود
پس شود قسمت بانو دو حض | للذکر مثل حظ الانثیین
اندر این [illegible] لا کلام | ارث [illegible] باشد [illegible]

٢٣٧ [illegible] مثال دیگر [illegible] از ذوی الارحام [illegible]

[illegible] | [illegible] العدد
[illegible] خال [illegible] و مانده و تمام | [illegible]
[illegible] | [illegible]
ثلث [illegible] | [illegible] تمام
آنچه باقی ماند از عم با عمه | می‌شود والله اعلم بالصواب
گر تعدد اندر اینها هم رسد | هم ذکور و هم اناث اینجا بود
پس شود قسمت بانو دو حض | للذکر مثل حظ الانثیین
اندر این هم ورثه فریضه لا کلام | ارث [illegible] باشد [illegible]

مقالهٔ [illegible]

[illegible] ٢٣٠

بعد [illegible] اخوال الزند | با یکی شوهر [illegible]
[illegible] | این سه فرقه وارث [illegible]
[illegible] | [illegible] اخوال [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | هر کدام [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] اخوال [illegible] ٢٣٩

لو برای میت اخوال [illegible] | [illegible]
همچنین اعمامی از مادر [illegible] | این سه فرقه وارث [illegible]
نصف را بالفرض شوهر [illegible] | ثلث [illegible] با شوهر [illegible]
میبرند اینها ولیکن این اناث | بالسویه از ذکور و بر اناث
باقیش اعمام مادر میبرند | نیز قسمت بالسویه میکنند
اینها [illegible] فریضه لا کلام | میشود [illegible]

در بیان ارث شوهر با اعمام و اخوال

ارث اخوال پدری و شوهر با اخال الجد الجدة

گر که اخوال از پدر مانده بود همچنین با شوهری از وی بجا
خاله با خالو اگر با خالی و عام این سه فرقه وارث اند باقیش [illegible]
شوهرش بالفرض نصفش را برد [illegible]
فرض بکر از بشد بی گفتگو [illegible] خارج [illegible] شو
[illegible] بی ز اصل مال ای نیکو خرد
[illegible] مبلغ خارج اما نکو شعار
[illegible] بالثلث ای مرا نور بصر
در مخرجش فرض نصفه لاکلام [illegible] از ششش با عمال
[illegible] از ده و دو باشد ای با احترام
[illegible] رسم اما خالی مقام تصحیحش از هیجده شد و السلام

۲۰۳۱ ارث اخوال پدری و شوهر با اخوال مادری

ارثوای مت اخوال از پدر باشد ایضاً شوهر او موجود
همچنین اخوال از مت و عام این سه فرقه وارث ابند [illegible]

شوهرش

[illegible]

شوهر شد بالفرض نصف ارث برد | ثلث از اخوال [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
هر کدام از [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
زوجه و ربع فرض [illegible] | [illegible]
ثلث اصل از [illegible] | [illegible]
[illegible] | هر کدام از [illegible]

اندر بیان

در بیان ارث قرابت نسبیه از قرابت سببیه

اندر این صورت فریضه بلا کلام
از ده و دو باشد ابتغا المقام

٢٢٣ ارث اخوال ابوی با زوجه و با اعمام ابوی از میت

گر که اخوال از پدر مانده ورا
نیز مانده زوجه ای منکوحها

همچنین اعمام [illegible]
از سه فرقه وارث میت شود

زوجه [illegible]
گرچه [illegible] بد هم بود اندر عدد

ثلث اصل از ما اخوال ابوی
[illegible] و بعض

باقی [illegible]
[illegible] کند

اندر این [illegible]
[illegible] باشد ابتغا

٢٢٤ ارث [illegible] با زوجه با [illegible]

گر که اخوال از پدر مانده بجا
همچنین زوجه ابا منکوحها

خاله یک با که یک خال از ام
این سه فرقه وارث اند [illegible]

زوجه اش با الفرض ربع را برد
گرچه زاید هم بود اندر عدد

سدس اصل از خال و خاله [illegible]
هر کدام از این دو باشد [illegible]

[illegible] این سدس [illegible]
میشود خارج ز بعد ربع فرض

قول

در مسئله [illegible] فرض [illegible] از میراث

تمثیل

ولد بکر ابن ثلث از اصل تمام — میشود خارج از اینکه ضلال

بجهة ثانی زاخوال از یکدیگر — بالسویه ای مرا نور بصر

در تعصب در نصیب الکلام — از ده و دو باشد این تمام

ثلث آنها دو قسم ای با احترام — میشود از هجده در اتمام

میشود در سوم ابو الاعمام — [illegible]

۲۳۵ ارث اخوال [illegible] با اعمام [illegible]

کرکه اخوال [illegible] — [illegible]

همچنین اخوال [illegible] — [illegible]

زوجه اش بالفرض [illegible] — گرچه زاید هم بود اندر عدد

ثلث اصل از مال [illegible] — [illegible] تمام

ولد بکر ابن ثلث ای ذو فنن — میشود خارج زبعد فرض زن

ولد بکر ابن ثلث از ثلث مال — میشود خارج از اینکه ضلال

هر کدام از قسمها باید کنید — بالسویه در میان قسمت کنند

باقیش زاخوال باشد او بدان — بالسویه ای تو نور بصر

دیر مسائل ردّ بعضیسی اوّلده سهم ایله باب

اول سودوقچی هر دو مقام	ازده دوشلر نقصه لا کلام
لیک اندن سکی در اتمام	حصه‌لری ازدن اوده شدی تمام

۲۲۶ ارث اعمام بنی الاخیاف و اعمام لحم

اول ایکی میت ابنو تفصیل	مانده اسسن اعمام و اخوال الانعم
همچنین [illegible]	[illegible] واوفا بیلاشه
عمّات اخوال [illegible]	[illegible] فیست [illegible]
[illegible]	[illegible] اعمام
[illegible]	[illegible]
کر [illegible]	در دکورو [illegible]
بو [illegible]	لذکر ما ستدخط الانثیین
ابنا بزصورت فرنقصه لا کلام	مشهود ازنه [illegible]

۲۲۷ ارث اعمام و اخوال البنی باخوال الصحیح

بعده میت انهمدر اولور تفصیل	مانده اسسن اعمام و اخوال الابنه
همچنین اخوالی ازنا دکر بوده	ثلث ما الثلث ازدو اخوال [illegible]

ثلث

[illegible]

ثلثی از آن ثلث ز اخوال و اعمام	بالسویه میبرند اینها تمام
از دو ثلثش مال اخوال [illegible]	بالسویه نیز اعمام [illegible]
از دو ثلث اصل اخوال [illegible]	میشود والله اعلم بالصواب
گر نشد پیدا از اینها هر یکی	هم ذکور و هم اناث اینجا بود
میشود قسمت باو [illegible]	[illegible] مانند حظ الانثیین
اندر این صورت [illegible]	میشود [illegible]

[illegible] ۲۲۲

گر که اعمام [illegible]	[illegible]
خاله یک با که یک [illegible]	[illegible]
ثلث مال از خال و [illegible]	[illegible]
ثلث این بابی بود [illegible]	مال از اعمام [illegible]
لیک اینها میبرند از او [illegible]	بالسویه از ذکور و از اناث
از دو ثلث مال اعمامی [illegible]	میشود والله اعلم بالصواب
گر نشد اندر اینها هر یکی	هم ذکور و هم اناث اینجا بود

مبحث

در بیان ارث مرتبه سیم از نسب

میشود قسمت با ذکور دو حظ | للذکر مثل حظ الانثیین

اندرین صورت فریضه لاکلام | میشود از نه [illegible]

۲۰۴۹ ارث اعمام پدری اعمام مادری با اخوال مادری

از پدر اعمام [illegible] | همچنین اعمام و اخوال از ام

[illegible] | با قبل از آن دو اعمامش شد

[illegible] بود در این مقام | [illegible] اعمام کابنا [illegible]

[illegible] | با [illegible] ذکور و اناث

[illegible] | میشود والله اعلم بالصواب

[illegible] | هم ذکور و هم اناث [illegible]

[illegible] | للذکر مثل حظ الانثیین

اندرین صورت فریضه لاکلام | میشود از نه با حالی تمام

۲۰۵۰ ارث اعمام پدری با ملک عمه مادری با ملک مادری با ملک خال مادری با ملک خاله پدری

از پدر اعمام مانند دو تمام | با یکی عم با یکی عمه ز ام

ثمث

[illegible]

[illegible] | [illegible]
ثلث مال از خال و با خاله شود | هر کدام از مال [illegible]
[illegible] | [illegible] که باشد [illegible]
[illegible] واعمام [illegible] | [illegible]
لیک [illegible] ابنها [illegible] | هم ذکور و هم اناث [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] ۲۵۱

[illegible] | با یکی هم با یکی عمه [illegible]
[illegible] | [illegible]
ثلث مال از مال اخوالی [illegible] | [illegible]
سدس باقی ماند از عم [illegible] | با زعه هر کدام ابنها [illegible]
[illegible] باقی ماند ز اعمام [illegible] | [illegible]
لیک [illegible] ابنها [illegible] | هم ذکور و هم اناث [illegible]

میشو

بیان قرابت از نسب

مبشود فهمت با نوع حق — للذکر مثل حظ الانثیین

اندر این صورت فرض لا تنسا — مبشود ارثه ای اعمام

۲۵۲ ارث اعمام [illegible]

از پدر اعمام و اخوال بجا — بعد [illegible]

[illegible] — با یکی [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — للذکر مثل حظ الانثیین

اندر این صورت [illegible] — مبشود [illegible]

۲۵۳ ارث اعمام [illegible]

مانده گر اعمام و اخوال [illegible] — بعد [illegible]

خاله ات با که [illegible] — [illegible]

ثلث

مثال دیگر که فرض شود [illegible]

ثلث مال اخوال با ثلثین [illegible] | بالسویه دو سهم [illegible]
ثلث سدس با ثلث [illegible] | میشود از خال و [illegible]
از دو ثلثین مال اعمام [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
میشود [illegible] | [illegible]
این فریضه میشود [illegible] | [illegible]

٢٥٤ ## از اخوال [illegible]
[illegible]

کر که اخوال [illegible] | [illegible]
خاله [illegible] | [illegible]
ثلث مال اخوال با [illegible] | بالسویه دو سهم [illegible]
[illegible] سدس و ثلث [illegible] | میشود از خال و [illegible]
از دو ثلث اعمام [illegible] | بالسویه [illegible]
این فریضه میشود از [illegible] | [illegible]

در میراث [illegible]

۲۵۵ از اخوال ابوینی [illegible]

گر کند اخوال ابوینی اجتماع [illegible] / [illegible]

ثلث ما را [illegible] / بالسویه [illegible]

لیک ثلث از ثلث در ابوینی [illegible] / مال اخوال [illegible]

از دو ثلث [illegible] / بالسویه [illegible]

از [illegible] نصف الثلث / [illegible] از [illegible] مقام

[illegible] ۲۵۶ از اخوال [illegible]

[illegible] / [illegible] با [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] سویه در میان [illegible]

لیک سدس از ثلث در ابوینی / [illegible]

از دو ثلث زوج و [illegible] / هر کدام [illegible]

این فریضه میشود در ابوینی / [illegible]

۲۵۷ از اخوال ابوینی [illegible]

دیگر

[illegible] فریضه [illegible]

گر که اخوال از پدر اندر مقام | با یکی عم یا یکی عمه ذمام
بهر اخوالی ذمام او را بود | این سه فرقه وارث میت شود
ثلثی از اموال اخوال شوند | بالسویه در میان قسمت کنند
لیک ثلث از ثلث [illegible] | [illegible]
بهر اینها بهره شان [illegible] | بالسویه [illegible] کنند
آن دو ثلث [illegible] | [illegible] کدام [illegible]
اندر این صورت فریضه لا کلام | میشود از نه [illegible] مقام

[illegible] ۲۵۸

[illegible] | [illegible]
خاله یک با که یک خالی ذمام | این سه فرقه وارث [illegible]
نصف فرض شوهر [illegible] | ثلث اصل از خال و با خاله [illegible]
آنچه باقی ماند اعمامی ذمام | بالسویه میبرند اینها تمام
اندر این صورت فریضه لا کلام | میشود از شش ابا عالی مقام

[illegible] ۲۵۹

[illegible]

بیان [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	هر کدام از آن [illegible]
[illegible] کلام	می‌شود از شش [illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد میت شوهری اندر بقا   با یکی عم یا یکی عمه و خال

[illegible]   نصف [illegible]

ثلث اصل از مال اخوال شود   بالسویه [illegible]

ما بقی از عم و یا عمه ز نام   [illegible]

اندر این صورت [illegible]   [illegible]

۲۶۲ ## [illegible]

زوجه از بعد میت [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

زوج [illegible]   گر چه زان [illegible] امد وحد

ثلث اصل [illegible]   [illegible]

باقی [illegible]   بالسویه [illegible]

اندر این صورت [illegible]   [illegible]

۲۶۳ ## [illegible]

بعد میت زوجه اندر بقا   [illegible]

همچنین

[illegible]

[illegible] | ابن عمه فرقه وارث میشود

زوجه اش بالفرض بعض | کرچه زاید هم بود امد رد

ثلث اصل از مال الخال [illegible] | [illegible]

با قبول اعمام [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

۲۲۳ [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

زوجه اتو بالفرض بعض | کرچه زاید هم بود [illegible]

ثلث اصل از خال [illegible] | هرکدام [illegible]

با قبول از عم و با عمه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

۲۲۵ [illegible]

[illegible]

گر که زوجه بعد [illegible]	با [illegible]
همچنین اخوالی [illegible]	این سه فرقه وارث [illegible]
زوجه اش بالفرض [illegible]	[illegible]
ثلث اصل [illegible]	بالسویه در میان [illegible]
[illegible]	[illegible]
چون [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

۲۶۶

[illegible]

[illegible] اعمام و اخوال [illegible]	هکذا [illegible]
با یکی عم با یکی عمه و مام	چار فرقه وارث [illegible]
شوهرش بالفرض [illegible]	ضعف [illegible]
ثلث اصل اخوال [illegible]	بالسویه در میان [illegible]
باقی از اعمام [illegible]	[illegible]

[illegible]

در بیان [illegible]

بهر بنت [illegible] که بنت [illegible] | هر کدام [illegible]
انچه بعد از [illegible] | هست [illegible]
بلکه [illegible] کرده | [illegible]
[illegible] | للذکر [illegible]
[illegible] مجبور [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | بالسویه [illegible]
[illegible] مجبور | [illegible]
بهر از اعمام [illegible] | بالسویه [illegible]
انچه بعد از ثلث [illegible] | هست [illegible]
[illegible] کرده | هم ذکور [illegible]

مجبو

در معرفت ذکر [illegible]

مبشود قسمت با نور دو عین   للذکر مثل حظ الانثیین

این فریضه مبشود دو ابینا   صنفش از همچو او التنا

ان شاء الله [illegible] احوال الی [illegible]

[illegible]

کر [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

ثلث اصل احوال از ابویه   [illegible]

لک [illegible]   [illegible]

اینجه باقی [illegible]   [illegible]

لک [illegible] وابنها [illegible] کرد سد   هم ذکور هم اناث [illegible]

مبشود قسمت با نور [illegible]   للذکر مثل حظ الانثیین

این فریضه مبشود [illegible]   صنفش از همچو [illegible]

٢٠٦ ان [illegible] احوال الی [illegible]

[illegible]

[illegible] / همچنین شد [illegible]

تنها او ماند و اخوالی و عام / چار فرقه وارث [illegible]

[illegible] بالفرض [illegible] / [illegible]

[illegible] / بالسویه [illegible]

[illegible] / مال از اخوال امی میشود

تنها بنها مبین هذا ز انثی / بالسویه بر ذکور و بر اناث

آنچه باقی ماند از آن [illegible] / مال اعمام ابی شد لاشک

لیک هر یک را بنها نصفه کرد / [illegible]

میشود قسمت با نوع [illegible] / [illegible]

این فریضه میشود ما الاکلام / صحتش از هیجده تا والسلام

ارث اعمام و اخوال [illegible] ۳۱۲۰

تا نماند گر اعمام و اخوال [illegible] / همچنین زوجه با نوع [illegible]

با یکی عم یا یکی عمه زمام / چار فرقه وارث اند این مقام

زوجه را اش بالفرض و بعد از این / [illegible]

[illegible]

[illegible] — بالسويه درميان قسمت كند

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — هست ز اعمام ابى [illegible]

[illegible] — [illegible] ذكور وهم اناث [illegible]

ميشود قسمت [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

بوده باشد نيز اعمامى [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

باقى از اعمام ميت ميشود — [illegible]

[illegible] — [illegible]

مثال دیگر [illegible] ابن الابن

آنچه بعد از ثلث میماند بجا — هست از اعمام ابی ابن حجی
لیک در ابنا نظر کن [illegible] — هر ذکور و هم اناث ابنا
میشود قسمت بانو بر دو عین — للذکر مثل حظ الانثیین
ابن فرزند میشود دایم فنا — [illegible]

امرأة [illegible] ۲۰۲

[illegible] ابن خال و [illegible] ابن خالة [illegible]

[illegible] — [illegible] زوجه [illegible]
[illegible] — [illegible] وارث بنده [illegible]
زوجه [illegible] — [illegible] بود اندر [illegible]
ثلث [illegible] — [illegible] در میان شان کند
لابن سدس از ثلث [illegible] — مال ابن ابن خال با [illegible]
آنچه باقی ماند [illegible] — مال اعمام ابی ابن الابن
لیک در ابنها نظر کن [illegible] — هم ذکور و هم اناث ابنا [illegible]
میشود قسمت بانو بر دو عین — للذکر مثل حظ الانثیین

اوش

در [illegible]

٢٠٣ أمر [illegible]

مانند كاعمام و اخوال [illegible] — همچنين زوجه با نو [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] اخوال [illegible] — با [illegible] هم [illegible]

[illegible] — مال ان خوال الى [illegible]

[illegible] — مال الاعمام ابى مثل الاثنات

[illegible] — هم ذكور و هم اناث [illegible]

[illegible] — [illegible]

ابن فرضيه مبشود [illegible] — [illegible]

٢٠٤ أمر [illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

باب

[illegible]

یا یکی [illegible] — نیز زن مادر و یا فرزند خود

[illegible] — ثلث مال آن زن اخوالش شود

گر [illegible] — ارث [illegible]

[illegible] — ارث [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — هم ذکور و هم اناث [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] السلام

٢٠٥ ارث اعمام و [illegible] اخوال [illegible]

با [illegible]

ما مذکر اعمام و اخوال از [illegible] — بعد میت [illegible]

نیز اعمام [illegible] مادر و [illegible] — با یکی خاله و با [illegible]

ثلث

[illegible]

ثلث مال او زان خواهر شود | باقی ان ساعد ... [illegible]

بهر ... [illegible] | هر کدام ... [illegible]

باقی زان مال با نیمی شود | با ... [illegible]

از دو ثلث ... [illegible] | [illegible]

بهر ان ... [illegible] | [illegible]

انچه باقی ماند ... [illegible] | میشود ... [illegible]

گر بجد ... [illegible] | هم ذکور و هم اناث ... [illegible]

میشود ... [illegible] | تذکر ما ... [illegible]

از فرض ... [illegible] | [illegible]

۲۰۵ ذکر میراث اعمام و عمات [illegible]

[illegible]

ماند گر اعمام و اخوال ... [illegible] | بعد ... [illegible]

با یکی عم یا یکی عمه ... [illegible] | [illegible]

ثلث ... [illegible] | [illegible]

[illegible]

مبشود از بهر اخوالی تمام	بالسویه جمله ای [illegible]
بعد از انکه ابن ثلثش بیرون رود	باقیش با اخوال از اب میشود
گر تعدد اندر ایشان فرق	بالسویه جمله قسمت میشود
از دو ثلثش مال اعمامش شود	لیک این ثلثین سدس بیرون رود
بهر بنت عم ناکح بنت عمه تمام	هر کدام از این [illegible]
باقی از ثلثین و اعمامی ز باب	[illegible] شود والله اعلم بالصواب
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
اندر این صورت فریضه لاکلام	[illegible] تمام

۲۰۷ [illegible]

اولاد اعمام و اخوالی بجا	بعد میت مانده است ای [illegible]
محجبین اعمام و اخوالی تمام	چار فرقه وارث اند [illegible]
ثلث مال او ز اخوالش شود	لیک ثلث این ثلثش بیرون رود
بهر اخوالیکه ایشان [illegible]	بالسویه میبرند ایشان تمام

باقیش

در بیان یک جهت از جهات قرابات اعمام

با نبش [illegible] اخوان از ابی میشود   بالتوبه گر تعدد هم رسد

از دو ثلث اعمام میت میبرند   [illegible]

بعد از اعمام کار بشان [illegible]   بالتوبه نیز ای خالی المقام

[illegible]   میشود [illegible] احوال [illegible]

[illegible]   [illegible]

میشود قسمت [illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

٣٠٩ ارث اعمام [illegible]

[illegible] با یک خال [illegible]

گر نه میت [illegible] اعمام [illegible]   [illegible]

با یکی عم با یکی عمه و خال   [illegible] از میت [illegible]

نیز با یک خاله و با خالی دو نام   چار فرقه وارث [illegible]

فرض شوهر میشود یکی [illegible]   نصف از اموال و هر [illegible]

ثلث اصل از خال و با خاله [illegible]   هر کدام از این دو باشد [illegible]

ارث عمه و اعمام ابوینی

زاید مال زاعمام شود | لیک زان ابوینی سدس برند
بعد بنت عم یا که بنت عمه نام | هر کدام از ابوین و باشد عم
بیج سدس و بکر ز اعمام باب | ما بقی [illegible] الصواب
گر بخند دانند آنها بهم | هم ذکور و هم اناث [illegible] شود
[illegible] | للذکر مثل حظ الانثیین
اندر ابوین صور [illegible] | [illegible]

ارث اعمام و عمات با اخوال و خالات

ارثیه اعمام مانند کردنا | [illegible]
بنت بنت عم یا که بنت عمه نام | مانده از میت با بالاحترام
[illegible] اخوالی از ما درود | چار فرقه وارث میت شود
شوهر شوی یا الفرض نصفش داد | ثلث اصل از مال اخوال شود
لیک اینها از ذکور و اناث | بالسویه میبرند از این تراث
انچه باقی ماند اعمام برند | لیک یک سدس زان [illegible] کنند

در مسئلهٔ [illegible] با اعمام [illegible]

بعد از یک عم یا که یک عمه و زن ماند | هر کدام از این دو یک سهم [illegible]

پنج سادس دیگر از اعمام [illegible] | میشود والله اعلم بالصواب

گر تعدد آمد از اینها هر یک | هم ذکور و هم اناث اینجا [illegible]

میشود قسمت با نور دیگر [illegible] | للذکر مثل حظ الانثیین

انما این صورت [illegible] لا کلام | [illegible]

ارث اعمام [illegible] شوهر و اعمام [illegible] ۲۸۲

با وارث خال [illegible]

از پدر اعمام ماند تعدد [illegible] | نیز یک شوهر [illegible]

نیز اعمام و زن ما در دره | [illegible]

شوهر ش بالفرض نصف [illegible] | ثلث اصل از خال و [illegible]

اخت باقی ماند و اعمام شود | لیک از باقی [illegible] ثلث [illegible]

بعد از اعمام کابشان سهم [illegible] | بالسویه میبرند اینها تمام

از دو ثلثش مال اعمامی [illegible] | میشود لاثلث فیه [illegible]

لیک و اینها تعدد گر رسد | هم ذکور و هم اناث اینجا [illegible]

میشو

[illegible]

میشود قسمت بانو و مرد عین | للذکر مثل حظ الانثیین
این فریضه میشود دانا ترا | حفظ کن از حبیب دانا والسلام

ارث اعمام ابی و شوهر و اعمام [illegible] ۲۸۳

گر که اعمام از پدر باشند و | [illegible] شوهر ای [illegible]
[illegible] | [illegible] است [illegible]
[illegible] شوهر [illegible] | [illegible] احوال [illegible]
[illegible] کند | [illegible]
[illegible] | [illegible] اعمام [illegible] شد
چونکه [illegible] | [illegible] در میان قسمت کند
[illegible] | [illegible] لا [illegible]
[illegible] [illegible] گر رسد | هم ز [illegible]
میشود قسمت بانو و مرد عین | للذکر مثل حظ الانثیین
این فریضه میشود دانا تمام | حفظ کن از حبیب دانا والسلام

ارث اعمام ابی و زوج [illegible] ۲۸۳

چهار برادر ... با شش [illegible]

مادری با ابن خال مادری با ابن خاله [illegible]

کر زن بنت عمات اعمام [illegible] ... زوجه ابا [illegible]

نیز از مادر بکی عم دو مقام ... با بکی عمه ابا ابا اخترام

با بکی خاله و با خالی دو مقام ... [illegible] فرضه وارث [illegible]

زوجه اش با الفرض و بعض [illegible] ... کر چه زا بد هم بود [illegible] عدد

ثلث اصل از خال و با خاله [illegible] ... هر [illegible]

انچه با فی ماند [illegible] ... لیک زا بن با قی [illegible]

بهر ابن عم با که ابن عمه [illegible] ... [illegible]

انچه باقی ماند اعمام [illegible] ... [illegible]

ابن [illegible] ... [illegible] ابا شو

مبشود قسمت [illegible] ... تا اذکرها [illegible]

ابن [illegible] الاکرام ... شاید هفتاد و دو [illegible]

ارث اعمام ابی و زوجه با ابن عم مادری ۲۰۳

با ابن عمه مادری با اخوال مادری [illegible]

دیگر از قسمت ارث [illegible]

ز پدر اعمام باشد گر ورا — نیز مانده زوجه ای نیکو لقا

یا یکی عم یا یکی عمه تمام — نیز اخوالی ورا در دو قفا

زوجه را ربع از [illegible] — گرچه [illegible] بود [illegible]

ثلث اصل از مال اخوالی [illegible] — بالسویه [illegible]

[illegible] — [illegible] سدس [illegible]

[illegible] — [illegible] والله اعلم بالصواب

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

ارث اعمام پدری با اعمام مادری یا یک خال مادری یا با یک خاله مادری ۲۰۵

ماند از میت گر اعمام ابی — همچنین زوجه [illegible]

نیز اعمامی ز [illegible] در مقام — خاله ای یا که [illegible]

زوجه

مسئله دیگر ...

زوجه اش بالفرض بخش از ثمن ... گرچه زاید هم بود ...

ثلث اصل از رجال و از نساء ... هر که ...

انچه باقی ماند اعمام برند ... لیک ...

بهر ... بالسویه میبرند اینها تمام

این ... و ثلث از ... باب ... و ...

لیک ... و ... ثم ...

... کر ... ...

... ...

ارث اعمام ... ۲۰۰

گر که اعمام از پدر باشند ... ...

هیچ بین اعمام و اخوال ... لیک ...

زوجه اش بالفرض بخش از ثمن ... گرچه زاید هم بود اندر عدد

ثلث اصل از رجال ... بالسویه میبرند اینها تمام

انچه باقی ماند اعمام برند ... لیک ازین باقی ... کنند

بهر

[illegible]

بهر اولاد بنات دختر از ادب ... بالسویه میبرند ارث نصیب

از ذوی ثلث با ابی اعمام ... میبرند بنات الاخ [illegible]

لیک [illegible] اینها بعد دگر بود ... هم ذکور وهم اناث [illegible]

میشود قسمت [illegible] ... للذکر مثل حظ الانثیین

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ۲۰۰

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

شوهر با الفرض نصف [illegible] ... ثلث [illegible]

لیک سدس [illegible] ثلث [illegible] ... [illegible]

[illegible] سدس [illegible] ... میشود [illegible]

لیک [illegible] اینها بعد دگر بود ... هم ذکور وهم اناث [illegible]

[illegible]

در مقابله جد با اخوه و اخوات [illegible]

جمله ایشان برند از بهر ارث | بالسویه بر ذکور و بر اناث

ما بقی مال ای با احترام | مال بنت عم با کمال تمام

این فریضه می‌شود در این مقام | حاصل از هجده تا والسلام

٢٠٠ ارث اخوال امی و شوهر با بنات عم و با بنات عم ابی با اخوال

گر بنت مانند اخوال [illegible] | [illegible]

با بنت عم یا بکر [illegible] | [illegible] اخوال [illegible]

شوهر شو با [illegible] | [illegible] از [illegible]

بنات ثلث از [illegible] | [illegible]

جمله ابنها برند از ارث | [illegible]

ان دو ثلثش مال اخوال | [illegible]

بنات [illegible] کز بود | هم ذکور و هم اناث [illegible]

مثل سابق می‌برند از ارث | بالسویه از ذکور و از اناث

ما بقی مال ای با احترام | مال بنت عم با کمال تمام

این فریضه می‌شود در این مقام | حاصل از هجده تا والسلام

مبحث ارث قرابت نسبیه از طرف اب

۲۰۹ ارث اخوال پدری و شوهر و اعمام پدری
و با ابن خال مادری و با ابن خاله مادری

گر که اخوالی ز عصبات زید — مانده ایضا شوهری [illegible]
نیز اعمامی ز مادر و رهنما — با یکی خاله و با خالی دو تا
[illegible] — ثلث اصل از برای اخوال شود
[illegible] ثلث [illegible] — [illegible] خاله و با خالی [illegible]
[illegible] — [illegible] الله اعلم بالصواب
[illegible] — [illegible] جمله قسمت میشود
با فتش اعمام با مادر میبرند — بالسویه نیز قسمت میکنند
[illegible] — صحیح شود از [illegible] والسلام

۲۱۰ ارث اخوال پدری و شوهر و اعمام و اخوال امی

گر که اخوال از پدر با شوهری — مانده نیز اعمام از [illegible] مادری
همچنین اخوالی از مادر بود — چار فرقه وارث میت شود
شوهرش بالفرض نصفش وارد — ثلث اصل از بر اخوال شود

بك

[illegible]

ثلث ثلث از آن شان بر سد رو — مال را با خوال امی بخشود

میبرند اخوال امی از زنات — بالسویه از ذکور و از اناث

از دو ثلث باقی اخوال الاب — میبرند ابنان با بنکو ببر

ثلث را بر خال و خاله کر بود — بالسویه بین ... بیشود

اخوه باقی ما ... — بالسویه نیز ای یا اخی

... — ... السلام

۲۹۱ ارث [illegible]

[illegible]

کر که ... از میت ... — مانده ابشا زوجه ... نصف

... مانده است ... — حصه باکه ... تمام

با بکی خاله و با خالی از او — مانده از ما دارا با فرخنده خو

زوجه ... با لفرض ... — کر چه ... بود ... بعد

ثلث ... و ... — ... سدس ... ثلث ...

... خال ... با خاله ... — شرکتاه ... باشد ...

دیگر شد از وصیت ارث ایشان از نصیب

پنج سدس باقی اخوال از پدر — میبرند ایشان از آن بی کم و بیش

لیک زان باقی بقسمت گر بود — هم ذکور و هم اناث ایشان شوند

جمله ایشان برند از بین اناث — بالسویه از ذکور و از اناث

ما بقی مال از آن باشد تمام — مال ایشان را که باشد تمام

اندر این صورت فقط بعد الکلام — بالسویه قسمت ایشان تمام

242 ## از اخوال پدری و از عمه مادری
با عمه از پدر با اخوال مادری

از پدر اخوال ماند بعد او — در میان زوجه با فرض عمه

با یکی عم یا یکی عمه تمام — نیز اخوالی ز مادر در مقام

زوجه اش را نصف ربع حق — گر چه زان باشد بود اندر

ثلث اصل از آن اخوال شو — لیک ثلث این ثلث میبرند

بیمر اخوال ایشان تمام — بالسویه میبرند ایشان تمام

اندر اینها گر بعدد هم رسند — هم ذکور و هم اناث ایشان شوند

از دو ثلث باقی اخوال از پدر — میبرند ایشان از آن

جمله

[illegible]

جمله ایشان بر ... بخش اند — بالسویه از ذکور و از اناث

انچه باقی ماند از بهر اعمام — ... [illegible]

... [illegible] — ... [illegible]

ارث اخوال و ... [illegible] ٢٩٣

با ... [illegible]

گر که بعد از ... [illegible] — ... [illegible]

مانده ... [illegible] — خاله ... [illegible]

زوجه انثی بالفرض ... — ... [illegible]

ثلث اصل از ... [illegible] — ... [illegible]

بهر اولاد خال و با خاله ... — ... [illegible]

پنج سدس باقی اخوال اند — ... ایشان ... [illegible]

لیک ... بینهما ... — هم ذکور و هم اناث ...

کل بینهما ... — بالسویه از ذکور و از اناث

با قبیل اعمام مادر و میبرند — بالسویه نیز قسمت می کنند

امام

[illegible]

اندر این صورت به نسبت لا اقلّ | باشد از سوی شمول [illegible]

۲۹۳ از [illegible] و اعتبار [illegible]

گر که [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

جمله [illegible] | بالسّویّه از [illegible]

با فقط اعمّ ما هی [illegible] | بالسّویّه نیز [illegible] می کنند

اندر این صورت [illegible] | باشد از [illegible] و شمول [illegible]

[illegible] صور [illegible] | جمله از [illegible] شد بیان

پس صورهای [illegible] نامه ام | میشود گویا زبان خامه ام

[illegible]

ارث اعمام الاب و اخوال الاب و عماته و خالاته
با ابن خال الام و با ابن خالة الام [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
شوهرش با الفرض مخصوص [illegible] | [illegible]
[illegible] | مال بنت خاله و با خالی [illegible]
پنج سدس با بی اخوالی ز باب | میبرند الله اعلم بالصواب
بنت عم را بنها ثلثا کر بود | هم ذکور و هم اناث ابجا شود
جمله ایشان برند از ثلث | [illegible]
ما بقی مال اعمامش برند | [illegible] میکنند
[illegible] | بالسویه میبرند ایضا تمام
[illegible] | [illegible] لا اشکال فیه لا ارتیاب
[illegible] | هم ذکور و هم اناث ابجا شود
میشود [illegible] | [illegible]

[illegible]

بیان ارث عم و خال و اولاد ایشان

نصیب باشد ... مطلقا و السلام

ارث اعمام و اخوال ...

اعمام و اخوال با مادری

گر ...	ثلث شوهر ...
... اعمام و اخوال تمام	... اشد ...
شوهر شو بالفرض نصف ای پدر	ثلث ... ارث الاخوال ...
لیک ثلث ابن ثلث خال عام	... میبرند ابنهای تمام
از دو ثلث مال اخوال ...	میشود لاشک فیه لا ارتیاب
گر بعد از آن ابنها هم رسد	هم ذکور و هم اناث اینجا شود
کل ابنها میبرند از ابن ذوات	بالسویه از ذکور و از اناث
ما بقی مال اعماشان برند	ثلث ابنها للبنت برون میکنند
پسران اعمام ... ایشان تمام	بالسویه میبرند ابنهای اعمام
از دو ثلث مال اعمامی ذوی الباب	میشود والله اعلم بالصواب
لیک و ابنهای اعمام گر رسد	هم ذکور و هم اناث اینجا شود

میشود

[illegible]

[illegible] دو حصه [illegible]	للذکر مثل حظ الانثیین
[illegible] ابن مقام	صحنش از هجده تا والسلام

اولاد الاخوات [illegible]
[illegible]

از پدر اعمام و اخوالی دو تا	[illegible] شوهر [illegible]
با یکی عم با یکی عمه دو تا	[illegible]
[illegible]	[illegible] از مادر با [illegible]
فرض شوهر نصف اموال شود	[illegible]
لیک سدس ار ثلث میرود	مال از آن خال و با خاله شود
[illegible]	[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]	هم ذکور و هم اناث [illegible]
جمله ایشان برند از [illegible]	بالسویه از ذکور و از اناث
باقی اموال [illegible]	سدس [illegible] ثلث [illegible]
[illegible]	هر کدام از این دو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
بنت دوا بنها نعلة كرمد	[illegible]
[illegible]	للذكر مثل حظ الانثيين
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
شوهر بالفرض نصفين آلور	[illegible]
[illegible]	[illegible]
اين جماعت از ذكور واناث	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	هم ذكور وهم اناث مجاشو
جمله ايشان بوندا ابن [illegible]	[illegible]

در بیان ارث فرزندان [illegible]

بنات و ابنها نسله که بود | هم ذکور و هم اناث [illegible] شود

جمله ایشان [illegible] | بالسویه از ذکور و از اناث

انچه باقی ماند [illegible] شود | لیک ثلث [illegible] ثلث [illegible]

بهر اعمام [illegible] | بالسویه نیز ای با احترام

[illegible] | [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ابنها [illegible] | [illegible] هم اناث [illegible]

[illegible] | للذکر [illegible] الانثیین

[illegible] | [illegible] اصل و [illegible]

۲۰۰ ارث [illegible]
و اعمام مادری و اخوال مادری [illegible]

از نبود اعمام و اخوال ازاو | مانده ایشان و زوجه [illegible]

نیز اعمامی که ماند ز کر و مقام | همچنین ماند است اخوال [illegible]

زوجه اش بالفرض [illegible] | گرچه زاید هم بود [illegible]

ثلث اصل از مال اخوالش شود | لیک ثلثان ثلث [illegible]

بهر

[illegible]

بهر آن اخوال کایشان منهم   بالسویه میبرند ای با تمام

از ره و ثلثش مال الخوال   میشود والله اعلم بالحق

لیک اگر ابنا اخته کرد   هم ذکور و هم اناث [illegible]

جمله ایشان زمیراث او   بالسویه از ذکور و از اناث

تا بفهمی که الاعمام شود   لیک از الشطر فیهم منتصف

بهر آن اعمام کایشان منهم   بالسویه میبرند [illegible]

از ره و ثلثش مال العمه   میشود لا شک فیه لا انثی

لیک اگر ابنا [illegible]   هم ذکور و هم اناث با نسق

میشود قسمت [illegible]   للذکر مثل حظ الانثیین

این مثل [illegible] و شرع آمده   میشود اصل فریضه و [illegible]

[illegible] احوال [illegible] ٣٠١

[illegible]

از پدر اعمام و اخوال [illegible]   [illegible]

با یکی عم با یکی عمه تمام   [illegible]

همچنین

[illegible]

سهمیه با ابن خال و [illegible] — [illegible]

زوجه اش بالفرض [illegible] — [illegible]

ثلث اصل از مال الخ [illegible] — [illegible]

بهر ابن خال و [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

لبنت را بنها تعدد کر بود — [illegible]

حمله ایشان [illegible] — [illegible]

[illegible] مال الاعمامش برند — [illegible]

بهر ابن عم با که بنت عمه [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

لبنت در ابنها [illegible] کر بود — [illegible]

میشود قسمت [illegible] — للذکر مثل حظ الانثیین

باشد از هشتاد و دو [illegible] — ابن خال اصل [illegible]

٣٠٢ ارث اعمام و اخوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — چنین زوجه با نور بصر

[illegible] — نیز اخوالی ز مادر در مقام

زوجه اش بالفرض بعد از او — گرچه زایشان هم بود اندر عدد

[illegible] — لیک ثلث این ثلث بهر [illegible]

[illegible] — بالسویه [illegible]

ان دو ثلثش مال اخوالی بود — [illegible]

لیک در اینجا تعدد گر بود — [illegible]

[illegible] — بالسویه از ذکور و از اناث

ما بقی مال اعمامش بود — [illegible]

[illegible] — [illegible]

پنج سدس باقی اعمامی بود — [illegible]

لیک در اینجا تعدد گر بود — هم ذکور و هم اناث [illegible]

[illegible] — [illegible]

در بیان میراث خنثی و اولاد

تا شد از فضل و جود ذو الاکرام | این محل اصل فرقه و السلام
شکر ایزد را که شد تمام | شد صورهای نسب جمله تمام

در بیان معنی خنثی و اقسام خنثی

چون شد از اثبات خاصان التفات | از خنثی ذکر کنم شرح و بیان
لفظ خنثی بر کسی شامل شود | آنکه مردی و زنی در وی بود
[illegible] اول از وی | [illegible] کرده شد
پس اگر مردی از وی شده بود | با البنین او میبرد ارث ذکر
[illegible] | [illegible] داوار
[illegible] | [illegible]
از کدام مخرج کرد دفع بول | [illegible] و لیکن با ... بیشتر
هر کدام دیگر ... بیرون شد | او [illegible] و او ... دیگر
گر که مردی یا زنی از هر نشان | [illegible] و آنچه باشد
از علامتها اگر روشن نشان | او بود خنثی مشکل در آن
ارث این خنثی مشکل اینست | وارد است اندر [illegible]

فائده

قاعدهٔ ارث خنثی مشکل

ذیل قائل بفرعه اندر او | باد قائل که شد وارد در او
قول دیگر ضلعها بشمر تو نیز | با حساب ضلعها ارثش [illegible]
گر که در هر سمت نه تا دنده بود | ارث زن [illegible]
گر که نه ده دنده بود در یکطرف | هشت ده [illegible]
[illegible] کس [illegible] ارث دیگر | [illegible]
دفعهٔ ادم یکی کنند [illegible] | [illegible] ازان [illegible]
[illegible] | [illegible] خنثی [illegible]
فرض اگر باشد [illegible] | [illegible]
نصف چار و دو و بر دو شش [illegible] | [illegible]
پس اگر وارث با خنثی [illegible] | [illegible]
دفعهٔ دیگر ذکر فرضش [illegible] | مخرج [illegible] دو [illegible]
پس بنا بودن کسور [illegible] | آنچه بالا ارث [illegible] در [illegible]
پس [illegible] | چونکه خنثی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مخرج [illegible] | ارث خنثی و [illegible]
پس اگر خنثی بود با [illegible] | فرض خنثی دفعه باشد [illegible]

پس

[illegible]

[illegible]	[illegible]
دفعهٔ دیگر شود [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
چونکه کرده بودی [illegible]	[illegible]
[illegible]	هیچ نا خواهد شدن باطل
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] ده دو [illegible] بالا [illegible]
[illegible]	از ده دو هشت [illegible]
[illegible]	بر شود [illegible] با فرخنده [illegible]
[illegible]	[illegible]
کرکه خشتی با امانت [illegible]	بوده باشد [illegible]

[illegible] خنثی [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | گر نما بندش ابا بنکو [illegible]

[illegible] | پس شود [illegible]

[illegible] | بهر [illegible] دو ناصر شود

چونکه خنثی را نصیب [illegible] | [illegible]

فرض بودی در خر[illegible] خنثی [illegible] | [illegible]

شانزده مبرا او از [illegible] | [illegible]

[illegible] | سیزده [illegible]

بیست و هفت [illegible] | از آنا [illegible] از ذکر باشد [illegible]

بالتفاوت در میان قسمت شود | بکذکر حظ دو انثی [illegible]

گر که خنثی [illegible] | بوده باشد [illegible]

گر که این خنثی ذکر [illegible] شود | پس فریضه [illegible] شود

گر که خنثی [illegible] | چار قسمت [illegible]

پس [illegible] در میان [illegible] | [illegible]

[illegible]

پس بگن ضرب [illegible] — [illegible]

ده و ده و ضربش [illegible] — پس [illegible]

پنج گردد از یکان [illegible] — [illegible]

چونکه خفت کرد [illegible] — [illegible]

ور بیابد [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] کرد [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — شود ضرب [illegible]

[illegible] — شود حاصل [illegible]

ضرب این [illegible] — چونکه [illegible]

[illegible] شصت با الا [illegible] — [illegible] از شصت [illegible]

چونکه [illegible] — [illegible]

دان [illegible] کرد [illegible] — [illegible] از شصت [illegible]

[illegible]

در ترکیب [illegible]

نصف [illegible]	[illegible]
ببست و دو از شصت [illegible]	هر کدام [illegible]
شرح [illegible]	مطلب [illegible]
بیشتر از این مفصل [illegible]	[illegible] مطول [illegible]

در ارث کسیکه [illegible]

گر کسی از دو جهت [illegible]	[illegible]
نی کند فرق که [illegible]	[illegible]
با که وارث بک جهت [illegible]	[illegible]
اولش [illegible] باشد از [illegible]	[illegible]
ابن عم خال باشد [illegible]	[illegible]
مثل خواهر [illegible] اگر	[illegible] باشد [illegible]
هم عمو هم خال آنکس میشود	[illegible]
ارث خال و عم هر دو برد	گر که [illegible]
دو [illegible] زوجیکه [illegible]	زین دو [illegible]

[illegible]

سبب تشویق ... باشلدی | ... [illegible]
کربلادن ... | ... [illegible]
اوزره صاحبنک ... | ... [illegible]
مثلا ذکر ... | ... [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
بر مثلا ... | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
درخصوص حکم خدا ... | [illegible]
بر بو وارث مطلقا ... | صورت ...
[illegible] | باکه ...
بر بو وارث ... | صورت ...

دول

[illegible]

قول النووی مطالعا انه [illegible]	این تماروث با بنت ابن باقی
در سبب محجوب حجب [illegible]	نی که با شدن ساقط [illegible]
پس مجوب کرد و حجب [illegible]	مادر خود را ابا بنکو خود
پس از ان مادر بکی کرده ولا	ان مجوب اند از [illegible]
مادرا در نش بالامومه مبرد	[illegible]
مبرد ارث مجوب ابن ولید	[illegible] از نا سندا [illegible]
فرض دو بکر کر محجوب [illegible]	[illegible]
پس دو تا از دختر [illegible]	[illegible]
بالسویه ابن سه تا او [illegible]	[illegible]
کرانرا بس سه مادر او دختار	بالسویه زان دو تا این شود
کر بکی زا بن دو وتا وحلت کند	ارث [illegible]
بکسلد کر بعد [illegible] واضحی	[illegible] بکی از [illegible]
انکه باقی مانده است [illegible]	ارث او وا مبسرد [illegible]
فرض دو بکر کر محجوب اند محب	دخت خود تزویج کرد و [illegible]
بعد از ان بکدختر از دوی [illegible]	مبل بر تزویج ابن دختر کشا

بی

در بیان آنکه ... است

پس برو جهت تو دمی نجبا	نی بکه [illegible] از این [illegible]
پس بجو [illegible] از دنبا رو	زین سبه دهش جمله از تو [illegible]
زین سه دخرا و لیس کرید	از [illegible] دو بی [illegible]
کر [illegible]	اولی وا [illegible] فرض [illegible]
[illegible]	وا بقی بالا [illegible]
[illegible] سبعی شد منطبق	[illegible] از دو [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

مخلصا

[illegible] از رفت [illegible] است

کر کسی باشد در این دار محن	[illegible]
بلکه سوراخی میان مخرجین	بول و غایط [illegible]
تا که زان سوراخ بول [illegible]	لیک غایط از در خارج شود
تا که هر ما آکل و شرب خورد	جمله [illegible] از ده [illegible]

تا که

در ارث خنثی مشکل

یا که سوراخ ذکر دو بی بود — جمله فضلاتش از آن خارج شود

یا که پیشاب از دو سو بیرون رود — جمله فضلاتش [illegible]

مبتدی باشد به قرعه اول [illegible] — با دعا [illegible]

گر که صبر اندر شرایط کرده اند — [illegible] ذکر یا انثی

کرامة الله [illegible] — متبرد ارث [illegible]

چون از این مطلب [illegible] — مطلب [illegible]

گر که شخصی را [illegible] — [illegible]

نیز از بهر شود و سر باشد — [illegible]

صبر باید کرد تا از هر دو سو — غالب آید [illegible]

پس یکی را از دو [illegible] — [illegible]

گر چنانچه آن واحد شد دو تا — دو زنان [illegible]

این چنین کس ارث [illegible] — ورنه [illegible]

زین عمل [illegible] — ذکرها [illegible] شرح قانون کند

در بیان قواعد حساب کسور است

لاعلا

در بیان نسبت اعداد است

لاعلاج است در میان دو عدد — از یکی زان چهار نسبت بود

یا تماثل یا تباین در میان — یا توافق یا تداخل ای فلان

گر مساوی هر دو عدد باشند باز — متماثل آن دو را نام شوند

مثل آنکه هر دو [illegible] — دو و یا سه نیز باشد [illegible]

گر [illegible] — در زیادت و کمی در دو عدد

نیز یکی زان دو عدد گر کمتر است — [illegible]

دفعه [illegible] — [illegible] یکی [illegible]

[illegible] — [illegible] عدد [illegible] از یکی [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] چون پنج و هفت [illegible]

چون ز هفت خارج از سازی سه را — دفعه دو باقی بماند [illegible]

پنج چون از هفت خارج شود — بعد اخراجش دو باقی بود

پس دو دفعه چون از پنج افکنی — خارجش سازی یکی ماند بجا

چونکه این اعداد اخراج یکی — نی فنا سازد یکی را اندکی

پس چنین دو مختلف اند عدد — متباین نام هم ایشان شدند

کرخدا

در بیان [illegible]

گر چنانچه مختلف باشد دو عدد | [illegible]
لازم است اینها افاده کمترش | گر که [illegible]
دفعه یک با دو باشد [illegible] | از یکی [illegible]
[illegible] | متوافق [illegible]
[illegible] | متوافق به نصف [illegible]
هر دو را سازد ثلث [illegible] | [illegible]
ربع با ربع خمس با خمس | سدس [illegible] سبع
ثمن با ثمن [illegible] | متوافق [illegible] با هم [illegible]
[illegible] | متعدد گر بود ای [illegible]
هر کدام اخراج [illegible] | [illegible]
[illegible] دو چهار [illegible] | مشترک باده و ده [illegible]
تباین با دو گر بود [illegible] | [illegible]
[illegible] | معتبر [illegible]
پس توافق در میان این دو تا | [illegible]
متشارک [illegible] | [illegible]

[illegible]

دربیان اعداد مشترکه

مشترک این دو عدد چون شوند   اندرین اجزاء شریک بعضی
یعنی آنها در نصف و ثلث و ربع و خمس   نیز سبع و ثمن و تسع و عشر و
گر چنانچه بگیری آن دو عدد   وفقشان از عشر بالا رود
فی المثل دوازده بگیر و ...   وفق خاص ... ایشان
چون مثال دو عشر عشر ...   . کرانی زاید
اندرو ... مثال ...   جزء ... از دوازده ...
یازده با بیست و دو ...   جمع کردند ... فی المثل
... ... یازده ...   یازده ... ... کر
چون بجو یازده ... هر دو   در عدد جز یازده ... مر ...
پس یکی از یازده ضرب ...   ... از بیست و دو ...
با دو ... از بیست و دو ...   ضرب ... یازده ...
چونکه این بیست و دو ...   میشود دو یازده ... درست
بیست و دو با سی و سه ...   وفقشان از یازده ...
چون ... یازده ... هر دو ...   در عدد جز یازده ...
یازده یک ... ... ضرب ... ...

پس

در حساب غرهٔ ماه فرس از ابتدای سنه

پس دو ده از دور شمسی ضرب تا — با سه زاد و هشت و دو ای [illegible]

وفق چون در یازده شد [illegible] — خمس او مستثنی از تفصیل شد

هر که از مطلب بیان شاید [illegible] — مطلب ما یک بیک گویا شود

کر افزاید نصف اکثر از مقام — [illegible] بود زاید تا با احترام

اکثر [illegible] اقل فانی کند — [illegible]

مثل نصف و ربع تا با [illegible] — [illegible]

متوالی [illegible] — [illegible]

مثل اقل [illegible] — [illegible]

کر اقل از نصف [illegible] — [illegible] باشد با احترام

متوالی [illegible] — [illegible]

مثل شش با هشت [illegible] — با [illegible]

اول [illegible] و با فانی کند — دو [illegible] بشمر

در بیان حساب غرهٔ ماه عربی از سنه [illegible]

گوش کن [illegible] — که بود [illegible]

محرم

[illegible]

مخرج هر یک فرض سته را | با حساب ... نشان داده ام

مخرج هر فرض آن کسر بود | که بجز آن فرض از آن حاصل شود

مخرج نصف است از اثنین ای ... | غیر کسر است ... نصف

ثلث و ثلثین را بود ... | از ثلثه مخرج ...

ربع را ... | [illegible]

[illegible] | جمله مخرج ها بود ...

گر بود یک فرض ... | مخرج او باشد اصل مسئله

[illegible] | مخرج اثنین باشد ...

[illegible] | از ثلثه مخرج آنها شود

[illegible] | مسئله اصلش ز اربع می شود

[illegible] | مثل مذکورات ...

از یکی بالا گر از آن فرضها | واقع آید در محل ...

مخرج آنها اگر واحد بود | فرض مثل ثلث و ثلثین ... شود

از ثلث یکی بود آن مرحله | بالیقین البته اصل مسئله

گر که باشد مخرج آن فرضها | مختلف آن ...

کرنا

[illegible]

کر بلا خل هست اندر مخرجین | [illegible] بود چنین
همچنانکه نصف با ثلث ای فتی | مخرج [illegible] باشد ای دوتا
یا که سدس و نصف [illegible] | [illegible]
پس مثال اولی در مرحله | از تمامی هست اصل مسئله
همچنان اصل [illegible] | چونکه سته اکثر است از یکی
متوافق کرد و مخرج را همند | [illegible]
پس بکن ضربش بکل آنکه کر | هر چه با لا ارقام ضرب اعداد
پس [illegible] | [illegible] اکرام
مثل ربع و سدس که با هم شوند | [illegible]
پس ده [illegible] | [illegible]
پس به هر دو حال [illegible] | حاصل آن برده و دو میشد
از ده دو میشود بس انتظام | مسئله اصلش ابا با احترام
مثل آنکه بوده باشد در مقام | زوجه و با [illegible] هم تمام
یا که ابن و شوهر [illegible] | بوده باشد با بکر [illegible]
مثلا [illegible] | ضرب [illegible]

انجه

بتحصیل فریضه بنسبت اعداد سهام

اگر با الا فنا منادی مقام | مبشود اصل فریضه الا دوام

مثل ثلث و ربع از دو باب محال | همچه ام و زوجه باشاید مثال

پس فاضرب چهار اندر سه تا | باشد از بهر چهار پنج از اقتضا

پس ببوی ده و دو الا ده | از جدا اصل فریضه مشتد

[illegible] | مثل شوهر زوجه و بنتین

[illegible] ابی منا تو باشه تا | پس بیاید بکر بکن ضرب اقتضا

[illegible] | پس ببعد اصل فریضه مشتد

[illegible] | چنین باشد ای با احترام

[illegible] | پس دو تا ضرب باز فریضه مشتد

باشد [illegible] | بر دو با الا بشو تا اقتضا

مبشود اصل فریضه ای مها | این قواعد کو نه ابدی استوا

در بیان آنکه فریضه بنسبت با اعداد
مساوی کاهی بلکه کاهی ناقص است
و در صورتی نسبت با اهل از سهام

باشد

بحث اوزان كسر حساب كسور

باب ... است با كسر است و در صورت نصف با كسر
بيك فرد است با ... فرد است و
صحيح او در كسر ... حساب كسور

هر از بعد بود ... | [illegible] بود ...
چونكه ... نصفه | [illegible]
او ... | [illegible]
... | [illegible]
اولش كاندر نصفه مقام | بود باشد او عدد او سهما
منقسم گر ... | ... ليك كسر ...
بل صحيح ابد بر او اهل سهما | ... نصف ...
مثل آنكه در مقام ... | ... باشد ...
پس بود اينجا فر نصبه زد ... | مخرج نصف ... باشد ...
منقسم ... دون كسر اينجا بود | ... نصف ...
منقسم گر او فر نصبه نمی شود | دون كسر ... مقام ...

[illegible]

حال که در فهمش کسر مبود ... گر که [illegible]

پس نگه کن عدد را با عدد ... گر تباین در میان است [illegible]

پس [illegible] را اخذ کن باید [illegible] ... تو بران اصل فریضه ضرب کن

آنچه بالا رفت بنهاد در عمل ... پس [illegible] مقسم کرد در عمل

مثال آنکه [illegible] ... [illegible] دختر باشد و با مادر [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... بیست کسر اندر این بود

لیک چهار از پنج دختر بود ... کسر در این فرقه وارد میشود

چون [illegible] ... [illegible] مضبوط [illegible]

پنج در [illegible] ... [illegible] بالا رود [illegible]

ده از این [illegible] بود [illegible] ... بیست دخترها بر [illegible]

هر کدام از والدین [illegible] ... هر یکی از دختران [illegible]

لیک اگر باشد توافق در میان ... آن توافق که اعم میباشد آن

کسر تو و وفق را [illegible] ... پس که کسری و وفق از آن [illegible]

پس بان اصل فریضه ضرب زن ... آنچه بالا رفت [illegible]

پس

در ضرب [illegible] و در کسور [illegible]

پس صحیح و هم کسر را یکجا — ضبط [illegible]

مثل آنکه باشد [illegible] دو و خمس — [illegible]

چون [illegible] — [illegible] دو مخرجها [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دو [illegible] — [illegible]

وفق باشد در میان [illegible] — [illegible]

[illegible] — اندر آن اصل [illegible] ضرب

پس بسوی مخرج بالا رود — اندر آنجا [illegible] حاصل شود

[illegible] — [illegible]

در همین جا کر بود این مخرج — [illegible] باشد آن

لیک [illegible] ربع و [illegible] نود — پس [illegible]

پس بسوی ده و دو بالا رود — هر یکی را [illegible]

هر یکی را زو الذین [illegible] — زین ده دو [illegible]

کسر [illegible] فرقه [illegible] — این [illegible]

کسر هر یک فرقه [illegible] — کر بود اندر [illegible]

باکه کل [illegible] — در میان شان وفق باشدی

[illegible]

[illegible]

تا بیابی بوده باشد دو بنا | با منیز بون است ای آرام جان
گر ز فهم اولی نسبت بود | پس عدد بر جز و [illegible]
گر که فهم دو [illegible] آمد بکار | پس عدد در [illegible]
فهم سیم کو [illegible] است آن | حکم و [illegible]
هر کجا بنهی [illegible] | پس عدد بر [illegible]
هر کجا باشد تباین [illegible] | پس عدد بر [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | پس باز اصل [illegible] ضرب
[illegible] | [illegible]
[illegible] | اکثر [illegible] ای آرام جان
پس باز اصل [illegible] ضرب زن | [illegible]
گر بنا [illegible] اندر نظر | پس عدد را ضرب کن [illegible]
آنچه حاصل شد از این ضرب | سوی [illegible] عدد ضرب [illegible]
همچنین تا آخر [illegible] | بعد بر اصل [illegible] ضرب زن

نیز

[illegible]

پس چه چیز است کس آید جستنا — این دو اصل آمد که [illegible]

گر توافق در عدد ها بنگری — بلک عدد ها زین دو بیرون نگذری

ابتدا بالا و فوقانی [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

هر کدام از این دو [illegible] — [illegible]

با توافق در همه ایشان نظر — [illegible]

[illegible] — [illegible]

هر کدام [illegible] — [illegible]

با تماثل یا تداخل در بیان — با توافق یا تباین آن شان

پس صورها بیست با چار آن — اندر این نسبت شود تفصیل آن

بلک صورتهای منتشر بود — این دو در نسبت [illegible]

عشر

هرگاه شوهر یا زن با [illegible]

غیر مستغرق شود واحد ز باب — از برای هر کدام و هم ابین

این مباحث بود اندر تمام — کان شبیه بد بشد با انتها

بلکه اگر مانند نصابی در مقام — کان شبیه ناقص [illegible]

مثل آنکه جمع کرده والدین — با یکی زوجین و هم با بنتین

یا که کرده جمع با ابنتین — زوج مثبت با یکی از والدین

یا اخوین ابی اندر مقام — یا یکی زوجین و [illegible]

[illegible] — [illegible] یکدختر است [illegible]

همچنین وارد شود بر خواهران — [illegible] که بود از باب [illegible]

[illegible] — [illegible] فی صلب [illegible]

مثل شخصی کرده رحلت بعد از آن — دختری [illegible]

یا که بنت خواهر او مانده بجا — یا که مانده خواهر [illegible]

یا که یکدختر [illegible] — مانده با [illegible]

یا که از بنت دختری [illegible] — یا یکی از والدین است در مقام

یا که از وی مانده باشد در جهان — یا پدر یا مادر ای آرام جان

رد شود زاید بصاحب [illegible] — بر زوجین [illegible]

مادر

در بیان [illegible]

تا در ابیات [illegible] از بر شود | [illegible] شود
گر بنا شد [illegible] | از [illegible]
گر که [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
شرح [illegible] | [illegible] [illegible]

در بیان [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
پس شود حاصل [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

گرکه

در بیان مناسخات

گر که قبل از قسمت مال الارث
رود هم در حیات بعضی ز وراث

پس شود بعض تقسیم مختلف
گر شود بر وارثین قسمت درست

آنچه قسمت میشود از بهر او
گر که بر وراثش آید کسرها

بعض آنکه کسرها ظاهر شود
[illegible]

مثل آنکه بعد میت ای پسر
زوجه و [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
ارث زوجه سه بد از بهر [illegible]

در فریضه ثانوی هم از سه ها
عشر کسر است و صحیح [illegible]

یک از آن سه بنت را باشد نصیب
دو نصیب از برای [illegible]

نیز مثل شوهر و اخوه جمعها
لیک باشند از برای شوهر

بعد بنت زوج هم با رسم
لیک قبل از قسمت او [illegible]

بعد از آنکه گشت آن شوهر تلف
ابن و بنتین از او ماند خلف

دو

در بیان [illegible]

در نخست اصل فریضه [illegible] | [illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] در بیان [illegible] | [illegible]
تا اصل [illegible] | [illegible]
چونکه [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
لیک گر کسری [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
لیک [illegible] | [illegible]
چونکه [illegible] | [illegible]
مثل آنکه [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
هر یکی را اصل [illegible] | [illegible]
[illegible] | چار [illegible]
[illegible] | چار [illegible]
چون سهام وارثان از شش بود | [illegible]

در بیان ضرب [illegible]

چار را تا شش بنصف چون شد | و فوائد نصف را انجا بود
پس بکن تو ضرب نصف این سه را | سوی اول [illegible]
یعنی آنکه ضرب سه در این مقام | [illegible] از شش [illegible]
پس بجوی [illegible] بالاوسط | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] باشد [illegible] | [illegible] از آن [illegible]
[illegible] | [illegible] با [illegible]
[illegible] | [illegible] با شوهر این و قضی
[illegible] | این [illegible]
[illegible] | از ده دو [illegible]
چونکه آمد مخرج نصف دو | [illegible]
متباین و سه ای [illegible] | پس شود ضرب [illegible]
پس بنقش این ضرب [illegible] | از کلاله دو [illegible]
یک برای دو برادر [illegible] | نقص [illegible]
در میان یک [illegible] | پس شود ضرب [illegible]

بود

در ضرب ارقام [illegible]

برده دو ضرب بالا مرود	این عدد را اصل [illegible] میشود
پس [illegible]	[illegible]
در عبارت چار و شش [illegible]	[illegible]
پس دو را در ده دو ضرب [illegible]	[illegible] چار [illegible]
[illegible]	[illegible] وهم از [illegible] شود
[illegible]	از [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
ضرب [illegible]	[illegible]
[illegible] بالا [illegible]	[illegible]
مثل [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] اصل [illegible]	میشود از [illegible]
دو و شش [illegible] میشود از [illegible]	چار [illegible]
بعد [illegible]	[illegible]

[illegible]

چونکه هم بعضی از سهام بجست — چار ابنین و یکی دختر بود

چار را با پنج نصف بر شود — مسئله از ده و نه باشد بود

پس یکی از پنج از خویش بشد — پس بچه‌ها ابد حساب امتش

چونکه از این ضرب شصت و چهار شد — والدین را ده از ان [illegible]

شانزده از [illegible] — چار از یک دختر ای نور بصر

هر [illegible] — شش [illegible] با [illegible] خود [illegible]

یعنی [illegible] — [illegible] ای [illegible]

[illegible] شود — [illegible] یک دختر [illegible]

چون [illegible] — [illegible] نور و بصر

شش [illegible] — [illegible]

مسئله پنج و شش ابد [illegible] — پنج را [illegible] دو [illegible]

پس شصت این ضرب با [illegible] — شوهر از این [illegible]

قبل قسمت شوهر از دنیا رود — پس [illegible] پنج قسمت [illegible]

هر کدام از دو پسر زاده شوند — شش [illegible] باشد [illegible]

گر منا [illegible] باشد [illegible] — از فریضه‌ها [illegible]

[illegible]

در ختم کتاب [illegible]

همچنانکه هست تا بی [illegible] | آنچنان مرد [illegible] وارثان
[illegible] | [illegible] و کرد [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
جمله مردم [illegible] | لاجرم [illegible]
پس مبدا است [illegible] | در نظر [illegible]
مشتری [illegible] هر طرف [illegible] | این [illegible]

انتها

تمت كتاب آصف

الهی بر در که حق مبرم | تا که با بودم ثنا و ذکرم
کبن [illegible] الا [illegible] | تا نکه [illegible]
بعد [illegible] | باد [illegible]
ابن [illegible] | از من [illegible]
شکر [illegible] | ابن [illegible]
[illegible] اولین و آخرین | [illegible] رب العالمین
[illegible] | [illegible] با [illegible] الکرام

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب علی ید
[illegible] الله الباری

١٣٢٤

غفر له [illegible] فی شهر ربیع الثانی سنة

بسم الله الرحمن الرحیم

مطلبی بسیار زیبا و دقیق / کوشش کن تا بری از آن [illegible] شفیق

جمله وقاف [illegible] / [illegible]

بر دو قسمت [illegible] / اختیاری اضطراری با [illegible]

اختیاری [illegible] / [illegible] بلکه تام

اختیاری [illegible] ای مؤمن / تام [illegible] کافی و وقف حسن

گر کلام قبل [illegible] / [illegible] مطلقا [illegible] در میان

اینچنین وقفی [illegible] / [illegible] وقف تام

ارتباط معنوی گر در میان / تام او را وقف کافی [illegible] دان

گر که باشد در میان ای مؤمنین / رابط لفظی باشد او وقف حسن

پس مثال اولی ای با خرد / وقف بر مالک یوم الدین بود

فی التفاوت می‌نماید اندر او / در رؤس آیه شد یا غیر او

در قواعد وقفها و صورت [illegible]

در مثال [illegible] از [illegible] الرحمن | وقف بر بسم [illegible]

قسمی دیگر که هم القبیح شد | وقف از الحمد [illegible] شد

اختیاری نی بود بی ذکر | بلکه هر جا شد مثال [illegible]

در مثال اول وقفی شنو | نمود بر ما قبل آن جا بود

در مثال دوم از وقفی شنو | ابتدا از بعد آن جایز بود

لیک در سیم ابتدا از ما بعد آن | ابتدا از بعد آن جایز نشد

جز که جا یا بنگر [illegible] | و اقع [illegible] فرض آید

کافر از این [illegible] | [illegible]

اضطراری آن [illegible] | [illegible]

مثل آنکه کسی [illegible] | بسم را از بسمله وقفش نمود

[illegible] قاری [illegible] | وقف [illegible]

در چنین جا گر [illegible] قبیح شنو | عود بر ماقبل آن لازم بود

در خصوص وقفها از [illegible] | [illegible] هست [illegible]

همچنین آیات قرآن مجید | [illegible]

جمله آنها را و هم شرح و بیان | از [illegible] یا غیر آن

بعد

در قواعد وقف و ابتدا و رموز اوقاف قرآن

بعد توفیقات حق عز و جل | بعد تایید خدای لم یزل
میم باشد وقف لازم ترک او | فاسد معنی شود بی گفتگو
طی نشان وقف مطلق در مقام | حیث معنی باشد آنجا کو تمام
فی التقیید لازم است آن ذو فنون | فی [illegible]
جیم جایز باشد اینجا وصل هم | لیک اولی باشد [illegible]
زی بمثل جیم جایز [illegible] | [illegible] وصلش بهتر ز وقف
صاد معنا [illegible] کن عکس | [illegible] والا وصل [illegible]
لا بلا وقف [illegible] | [illegible]
لفظ امر [illegible] | [illegible]
قاف قد قیل [illegible] | [illegible]
در قفه در سین [illegible] | [illegible]
معنی سکته سکوت [illegible] | قطع [illegible]
لفظ وقفا واو او در هر [illegible] | بر [illegible] وقف [illegible]
قاف لا شرح [illegible] | فی [illegible] جایز [illegible]
صل لو در هر [illegible] | [illegible]

صاد

[illegible]

پادو لغت جمله رمزی ز دل — لادر او اولی بود از خیر دل

کاف رمزی از کند ... — حکم رمزش جاری اندر ...

... جمع ... شد ... — گر بیاشد اختلاف اندر آن

... گر باشد ... — ... [illegible]

... بود ... — ... [illegible]

گر بیاشد ... — ... بود رمزی ...

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در منقبت
حضرت شاه اولیا امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

سپهر [illegible] شاه داوری | [illegible] و لعنت پیمبری

من [illegible] | چه گلی به از همه الوری

بزنم بمدحت تو رقم | [illegible] و طاعت تو [illegible]

نبود مثل [illegible] | [illegible] بری نه [illegible] بری

من و آنکه یکه وجود من | همه از او [illegible] وجود من

زمحبت و هم زحسود من | نشنیده ام ز تو برتری

رخ مهوشان همه دیده ام | بجمالشان نگریده ام

بتو دیگری نگزیده ام | که ندیده ام چه تو دلبری

چه کمال

چه کمال ملت با تو شد | چه تمام نعمت با تو شد

چه ولی رحمت با تو | که تو [illegible] نشین [illegible]

تو ولی نص آیه انما | بتو جمع [illegible]

بمقام لو کشف الغطا | که رسد بغیر تو سروری

بخصوص ذات تو [illegible] | ز رسا کرشمه [illegible]

چه ز حسن و الشمس [illegible] | [illegible] تو داوری

بجناب [illegible] | [illegible] نه ملک

با [illegible] | [illegible] خامه دفتری

ز [illegible] | [illegible] سلیمان

چه ز اولین [illegible] | [illegible] سروری

[illegible] | [illegible] ز تو شد عجین

[illegible] | که دو دست خالق اکبری

چه ما سوی بتو منتظم | الولایت بهمه [illegible]

چه ز عبد احمد ز تو [illegible] | که ولی مطلق داوری

علت العلی لعلائک | قضی القضا بقضائک

رزو

ز رق الوری لتعطابک   چه [illegible] مشتری
همه معاشر انبیا   بمقام محنت و ابتلا
ز ولایت شده التجا   که [illegible] منتظری
[illegible] الوری بحرمت بک   [illegible]
[illegible] و کلفت بک   چه [illegible]
ز ولایتت [illegible]   [illegible] شده محترم
[illegible] همه محترم   [illegible]
[illegible]   [illegible] رسما
[illegible]   [illegible] حیدری
نرود از [illegible]   [illegible] اولیا
بجناب حضرت مصطفی   نبودی قرین و نه [illegible]
بجناب ذات مقدست   ز [illegible] حضرت احدیت
نشناخته [illegible] مخاصمت   بجز این [illegible] دیگری
تو بدین جلالت و مرتبت   تو بدین [illegible] منزلت
چه سند آن محبت و مرحمت   چه شده آن [illegible] حیدری

[illegible]

نظری نه [illegible] | ز [illegible] محبت [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
نه پدر ز مرشد اولیا | [illegible]

نه ز احمدم سبب اثرا | نه ورا عدم ز پیمبرا
نه بکف حسام ز حیدرا | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

متحملاً [illegible] | متقلداً [illegible]

متوجهاً بحبیب [illegible] | نه ذکر شفیعی و ناصری

چه شنید از آن همه همسران | نه از آن اقارب همرهان

نه زیاوران و برادران | نه علی اکبر و اصغری

فبکی بحرقة قلبه | [illegible]

فعلا بشدة [illegible] | ألا من المجیب و ناصری

أمن [illegible] یغیثنی | ألا من المعین یعیننی

أمن [illegible] | [illegible] حضرت داوری

هم امید [illegible] | ز [illegible] اولیا

[illegible]

ز شراب [illegible]

قصیده

در مدح حضرت حجه عجل الله تعالی

فرجه

قرجه و ... غزل ...

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مثالی ... [illegible]

توکاری ... [illegible]

بره تو زعفران ... [illegible] زعفران آرد

[illegible]

[illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

[illegible] ‎ [illegible]

پدر اندر پدر همه [illegible] / همه [illegible] بیرانی

همه پاک و [illegible] چون [illegible] / شهیر و [illegible] وارث [illegible] باقی و فانی

بزرگی هر بزرگی با همه [illegible] / علوم [illegible] المین [illegible] زبان [illegible]

بود شاهان [illegible] / [illegible]

[illegible] / بقدر همت و هم معرفت [illegible]

نه بلکه پادشاه جمله [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] العین [illegible]

جمیع اهل [illegible] / [illegible] آسمان [illegible]

نه بلکه جمله [illegible] باشد / [illegible]

علوم اولین و آخرین [illegible] / [illegible] هر دم [illegible]

همه پیغمبران او بین [illegible] خاتم / [illegible] چه [illegible]

ابا هادی ابا رهبر ابا صاحب ابا سرور / رخت [illegible] ابر [illegible] خورشید تابانی

بحق جد و آبائت بحق جده [illegible] / هنوز [illegible] چشم دوستان [illegible]

که جمله شیعیانت را ز شرح [illegible] / بلغزانند [illegible] کم از وسواس [illegible]

برس فریاد جمله یا مغیث [illegible] / گرفتارند چون [illegible] در [illegible]

[illegible]

دو نسخه

زدستت [illegible] | [illegible]
الا [illegible] | [illegible]
ایا دعوی [illegible] | [illegible]
نه وقتی [illegible] | [illegible]
مداوا کی کیمی زخم [illegible] | [illegible]
ابد [illegible] | [illegible]
کیمی [illegible] | ولی [illegible]
سکینه [illegible] | [illegible]
تنور [illegible] | [illegible]
یقین [illegible] | [illegible]
یقین دائم [illegible] | [illegible]
کیان مجلس [illegible] | [illegible]
کیمی [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
که هر کس [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

کجاست از حضرت [illegible] که [illegible]

عنان خامه برگردان ایا [illegible] ازین شعر

نباد [illegible] که بار [illegible]

چون از جمله مقامات جانکاه از وقایع کربلای معلی

پر بلا مقام [illegible] حضرت سید الشهداء علیه

السلام [illegible] طاهره [illegible]

با خاندان [illegible] علیها [illegible] سلام

الله علیها و [illegible]

والطهر [illegible] دیگر آن که

خواستن [illegible] که بطریق [illegible]

گذشته باشد پس برخی از آن مقام را ملحوظا

من العربی و الفارسی بطرز نوحه سینه زنی برشته

نظم در آوردم و او این است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا قُتِلت عين بيد يزيد يا اختا   اصبري [illegible] اختا

[illegible] العار اختا

اصبري يا اختا لا تجزعي اختا

[illegible]   [illegible]

[illegible]

اصبري يا اختا لا تجزعي اختا

[illegible] اختا [illegible]   [illegible]

[illegible]

اصبري [illegible]

[illegible] يا زينب [illegible]   [illegible]

من بعد القتل والنهب [illegible] اختا

اصبري يا اختا لا تجزعي اختا

ما ذنب اختا الطفل الصغير   [illegible]

[illegible] من [illegible] اختا

اصبري يا اختا لا تجزعي اختا

اذا ان

[illegible] عن قومهم المظلوم [illegible]

قال [illegible] مصطفى المختار يا اختا

اصبري يا اختا لا تجزعي اختنا

کشتن [illegible] چون [illegible] جانم [illegible] جوانم [illegible]

باشد فدای [illegible] یار یا اختا

اصبري يا اختا لا تجزعي اختنا

[illegible] ستانم ای [illegible] ای [illegible]

[illegible]

[illegible]

یا [illegible] [illegible]

[illegible] یا اختا

اصبري يا اختا لا تجزعي اختنا

[illegible] [illegible]

ای یادگار مادر غمخوار یا اختنا

اصبري يا اختا لا تجزعي اختنا

پایان

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

نوحه

چون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

نالید [illegible] پیابا

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

نالید العزیزان [illegible]

در برج [illegible] شنیدند [illegible]

یکبار [illegible] [illegible]

نالید

نالید عزیزان [illegible]

کلثوم و با سکینه در خیمه | زان جمله [illegible] زینب پریشان
اطفال شه با جمله [illegible] | [illegible] کنیزان

نالید عزیزان برحال غریبان

کشتی اکبر [illegible] | ای بابو [illegible]
[illegible] | [illegible]

نالید عزیزان برحال غریبان

کشتی [illegible] | [illegible] در این بیابان
کشتی [illegible] | [illegible] بر کو این پریشان

نالید عزیزان برحال غریبان

ایا کسی یک جرعه آب [illegible] | وادیش کو لب تشنگان
برسد صدای وا ابا واجدا | واسیدو واخا [illegible]

نالید عزیزان برحال غریبان

شد کربلای پربلا قیامت | از سوز و آه و گریه غریبان
یا سیدی بحق خون پاکت | کردی شفیع مخلص پریشان

نالید

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

کریما [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

خدایا [illegible] | [illegible]

بیا [illegible] بنگرم | [illegible] بنگرم

چه با چشم [illegible] | [illegible]

چه [illegible] | [illegible]

ولیلی [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | بدل مهر [illegible] نمایم [illegible]

ولی هر چه را [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

زمین و زمان [illegible] | [illegible]

چه شخصی ز حال [illegible] | ولی [illegible]

به جفایش [illegible] جان [illegible] | [illegible]

دادار

ز آثار و از صنعت ذات ما | بود علت فاعل خود نما

فی المحبة

عروس جهانم باین آب و تاب | من از عشق مشاطه ام الکتاب
هزار این عروس و هزاران ختن | بقربانی طرهٔ اش بر شمر
اگر چشم من غیر او بنگرد | شود کور و دیگر ابد ننگرد
خدایا بمیران مرا اندمی | بجز صورتت ننگرم همدمی
نه غسال و حفار و نه منکرم | نه چیند بجز روی تو منظرم

فی الذکر

ز توجمله اسماع و ابصار ما | ز توجمله افکار و اذکار ما
چه ظل بر شمر جمله ذکر و فکر | بهمراه وی ظل بود مستمر
پس آنانکه از ذکر حق غافلند | چه انعام مستغرق شهوتند
لهذا ز فرمان حق سرکشند | بفرمان نفس و هوس سرکشند
بگیرند آنکه هوا را خدا | بفرمان او میکنند اقتدا

مرا فکر و ذکری بجز تو مباد
اگر باد بر نار قهر تو باد

من اتخذ الهه هواه

فی الرجاء

فی الرجاء

ولیکن کجا فی المثل آفتاب — کند مخترق ضو خود اسباب
اگرچه ضیائش به ناقابله — بتابد ز حکمت شود لاغیه
یقینا که فخار با هوشمند — بجز ظروفش شود مستمند
اگرچه ظروفش به یک حادثه — از آن حادثه هم شود ناقصه

فی الاخلاص

اگر شغل یکانه بنده — بگو شر بود غیر زیبنده
بود عاصی ان عبد از حد [?] — چرا آنکه برآفرینده [?]
ولو کان اعماله خالصا — لمولاه عبد غدا مخلصا
اگر بنده باشد همه عمر کارهای او خالص — از مولا و مالکش شمرده شود چنین بنده مخلص

بان رتبت سید المرسلین

در هلال ماه — شهر مخلصتر است از مخلصین — رمضان

نظر بنما ببین ابر سیه را — چه زلف دلبران بگرفته مه را
جهانی بر رخش هستند مایل — ولی ابر سیه گردید حایل
نسیمی را خدا از لطف بخشد
بزیر ابر آن مه بر درخشد

 ز آثار و از صنعت و از بنا بود علت فاعل خود نما

فی المحبة

عروس جهانم بآیین آب تاب من از عشق مشاطه ام الکتاب
هزار این عروس و هزاران ختن بقربانی طره اش بر شمر
اگر چشم من غیر او بنگرد شود کور و دیگر ابد ننگرد
خدایا بمیران مرا اندمی بجز صورتت ننگرم همدمی
نه غسال و حفار و نه منکرم نه بیند بجز روی تو منظرم

وهو الذی انزل لکم السمع والابصار قلیلا ما تشکرون

فی الذکر

ز تو جمله اسماع و ابصار ما ز تو جمله افکار و اذکار ما
چه ظل بر شمر جمله ذکر و فکر بهمراه ذی ظل بود مستمر
پس آنانکه از ذکر حق غافلند چه انعام مستغرق شهوتند
لهذا ز فرمان حق سر کشند بفرمان نفس و هوس سر کشند
بگیرند آنکه هوا را خدا بفرمان او میکنند اقتدا

اشاره بآیه و لهم قلوب لا یفقهون بها اولئک کالانعام

مرا فکر و ذکری بجز تو مباد
اگر باد بر نار قهر تو باد

من اتخذ الهه هواه

فی الرجاء

فی الرجاء

ولیکن کجا فی المثل آفتاب
کند مخترق ضو موجود اسباب

اگرچه ضیائش به ناقابله
بتابد ز حکمت شود لاغیه

یقیناً که فخار با هوشمند
بجز ظرف فش شود بستمند

اگر چه ظروفش به یک حادثه
از آن حادثه هم شود ناقصه

فی الاخلاص

اگر شغل یکپانه بنده
بگو شد بود غیر زیبنده

بود عاصی آن عبد از خدمتش
چه جا آنکه بر آفریننده

و لو کان اعماله خالصاً
لمولاه قد عد ذا مخلصا

بان رتبت سید المرسلین

در بلال آه
شمر مخلصترا انوار مخلصین

نظر بنما ببین ابر سیه را
چه زلف دلبران بگرفته مه را

جهانی بر رخش هستند مایل
ولی ابر سیه گردیده حایل

نسیمی را خدا از لطف بخشد
بزیر ابر آن مه بر درخشد